



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه

ده ایران . . . ۳ تومان
در آلمان . . . ۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره ذی الحجه سنه ۱۳۳۸ = ۱۶ اوت فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 8 • Jahrg. 5

نکات و ملاحظات

بلای عوام
عقل خام

هیچ دردی اجتماعی بالاتر از مرض جهل عمومی نیست. مقصود درست آن چیزی است که در اصطلاح آرا «عوام بودن مردم» گویند. اگر تمام اسباب سعادت و بدبختی شخصی و فردی را در دنیا بترتیب درجات اهمیت و تأثیر ان اسباب پشت سر هم ترتیب کنید درجه اول را صحت بدن دوم مال سوم عقل میگیرد و باقی اسباب درجه چهارم و پنجم و ششم را خواهند داشت. ولی در اسباب خوشبختی یک هیئت اجتماعی و یک ملت گذشته از بعضی عوامل طبیعی خلقت و حوادث کونیة بلاشک علم و تربیت عمومی درجه اول بلا اول را دارد و اعظم کل اسباب و عوامل است. عقل فطری در هیئت اجتماعی اگر چه دخالت مهم دارد ولی در مقابل علم عمومی اهمیتش کمتر است. مال و ثروت هم تا اندازه‌ای با علم کسب میشود. همین نسبت است بدبختی و ذات که بزرگترین سبب آن در یک ملت عانی و آبی بودن اکثریت و مخصوصاً طبقه عامه آن است و همین است که «بودن از عوام» بلائ است از بزرگترین بلیات دنیا و قومی را که

من حیث المجموع بدین آفت گرفتارند منشاء مضحکهای عجیب و مسخره‌های غریبی میکند که اطفال تمام عالم بر او میخندند خصوصاً که آن قوم در تجربه امور اجتماعی هم خام و بی تجربه باشد و تازه عنان امور را بدست خود گرفته و مثل طفل بی‌زبان و افسان و خیزان تقلید مردان بُرانرا می‌خواهد دریاورد و ولی و وصی هم از نِق و نِق و غر و غر و بهانه گیری او تنگ آمده طوعاً یا کرهاً از قیمومت و نظارت دست کشیده و اداره مال و ثروت او را بخود او وا گذاشته باشند.

عوام یک دسته خصایل مشترک و حالات مخصوص و افق نظر تنگ و یک سلیقه مخصوص و ترتیب تفکر و استنتاج و یک خواص روحی^(۱) دارد که مخصوص خود این طبقه بوده و مشترک بین همه افراد آن و مایه الامتیاز آنهاست. ده خود را مدار دنیا و مرکز عالم دانسته بیگانها را یکقلم دشمن خود فرض کرده میان حرف راست و دروغ فرق نمیتواند بگذارد، سؤ ظن مفرط دارد، همه حرکات و سکنات مردم معانی عجیب میدهد، چیزهای کوچک را بزرگ میکند و از آنها نتایج بزرگ استخراج میکند، در روایت مقید بدقت نیست و

Psychologie (۱)

مهر آن اینطور بود «نوشته بر در جنت بحکم لم یزلی شفیع روز قیامت انجمن لیلان». در یکی از دهات کرگاترود گیلان هم انجمنی بود که حدّ شرعی اجرا میکرد و آخوند رئیس انجمن در یک موقعی لنگ بسته و در صدد زدن گردن کسی بوده که بانجمن بد گفته و کافر (!) شده بود. این مطالب با مزه نهصد و نود و نه نظایر دیگر هم دارد که باسانی میشود شمرد. یقین دارم که آنها که حالا در اردبیل و فومن مصدر امور و ارباب حلّ و عقد هستند و همچنین سیاستون بزرگ (!) تبریز و قتیکه همین حکایت‌های خوشمزه را میخوانند میخندند و حظ میکنند ولی این جمع در عین همین حال تعجب و خنده بر این واقعات جزئی خوشمزه ملتفت نیستند که خودشان مصدر چه عجایب بد مزه در امور کلی هستند و فقط علم عمومی که آئینه حسن و قبح است در آن روستا مفقود است. اینک چند نمونه از عجایب مضحکه سیاست مداران دار السلطنه‌های ما:

اسم شنداری تازه
بولايات قديميه
 آذربایجان که یک ایالت قدیمی ایران است و از عهد هخامنشیان تا امروز جزو لاینفک و قطعه تاریخی و نژادی و سیاسی و مذهبی و ملی و آدابی ایران است و از عهد اسکندر کبیر تا امروز اسم «آذربایجان» را بالأخصار بشهادت تمام کتب تاریخی داشته و محلّ ظهور زردشت و دارای شهر تاریخی «شیز» بوده و هیچ نوع دلیل علمی و منطقی از تاریخی و جغرافیائی برای امتیاز مخصوص در اداره ندارد اینک از اسم قدیم خود بیزار شده و چندین نفر از سیاستون بزرگ (!) محله «حکم آباد» و «مارالان» پس از تبخّر در اعماق علم تاریخ و لغت صلاح در آن دیده‌اند که اسم قدیم را منسوخ کرده و یک کله تازه‌ای اختراع کرده ایالت قدیم ایران را بدان بنامند!! پس از اینکه دو ساعت تمام بر این مضحکه مخلوط بساده لوحی بجنید دلیل این «تیاثر» را خواهید پرسید. دلیل آن ظاهراً آنست که یک مملکت دیگری در خاک قدیم «آران» اسم این ایالت ایران را دزدیده و تصاحب کرده و صاحب مال بدون قیل و قال و مراضه از راه سلامت طبع و شکسته نفسی لعنت بر شیطان گفته اسم دیگری برای خود اخذ مینماید!! حالا باید خراسانها هم طریقه سلامت نفس را ملتفت شوند که اگر فردا گرجیها اسم تفلیس را خراسان گذاشتند اهل مشهد بدون جرّ و بحث فوراً در مسجد گوهر شاد جمع شده اسم خراسان را «لاهور» یا «عدالت‌ستان» بگذارند! اگر ارمینیا هم بر خلاف انتظار بی عقلی کرده اسم مملکت تازه خود را گیلان کردند «گیلان ایران» (!) بدبخت هم فوراً اسم خود را «مساوات‌ستان» بنماید!! این کار شبیه یک مثلی است که خود آذربایجانها دارند نظیر این که «کسی دهان خود را بدیگری عاریت داده و مجبور بشود با گوش خودش غذا بخورد». این است نتیجه سیاست عوام!

با مزه اینجاست که این ایالت بدبخت که همیشه از جور و ستم چپاول و بیحسابی و تعدی خارجه‌ها روضه خوان میکند و مینالد خودش نیز همیشه پر آشوب است و روی راحتی بسکنه سالم سوداگر و رعیت برزگر خود نشان نمیدهد. این قطعه زمین

مساحه دارد، حقایق را با خرافات مخلوط میکند، در علم حسیات خود را داخل میکند و همیشه آنچه را قدری غرابت دارد ترجیح میدهد، بجزئیات بیشتر از کلیات اهمیت میدهد و از همه بدتر محدودی خیال و تنگی افق است که مصدر مضحکه‌های تصوّر ناپذیر «تاریخی» میشود.

یکی از خواص عوام و عقل خام نیز آنست که قاعده قیاس منصفانه را ندارد و هیچوقت خود را بجای آن شخص یا جماعتی که اعمال آنها را تنقید میکند نگذاشته و مایبی را که در دیگران میند و میخندد هیچ وقت نظیر و یا عین آنها را در خود نمی‌بیند. مثلاً یک بروجردی اگر بشنود یا بخواند که در هند زن زنده و جوان مرد مرده را با جسد خود او با هم میسوزانند و در چین بعضی خود را زیر چرخ عراده‌ای که بت بزرگ در روی آن حمل میشود انداخته و خود را قربان میکنند و در فرنگستان قرباغه‌ها میخورند و باز در فرنگ مردها با زنها میرقصند ایقدر تعجب میکند که تا یکساعت لا حول میخواند ولی همان شخص پس از فراغت از لا حول خواندن بجله یک قه و دو ذرع جلوار برداشته بیدان عمومی شهر میشتابد که در جلو روی مردم سر خود را با عده کثیر دیگر برای ثواب اخروی بشکافد و یک روز دیگر شتر بزرگی را با جمعی دیگر پاره کرده یک قسمت از آرا بخانه آورده و کباب کرده پهلوی منقل لمیده و خورده و بعد وافور خودش را میکشد و بعضی دیگر از مسلمانان صحیح الاعتقاد هر روز زن خود را کتک مضبوطی زده بعد برای تفریح و تماشای هم جنس خود (!) بیرونها میروند و همه این اعمال را طبیعی و معمولی و مطابق ذوق و عقل تصوّر میکنند بدون آنکه ملتفت شوند که این اعمال از کارهایی که او را بتعجب میآورد کتر عجیب نیست.

سیاست
عوام
 از ظهورات بسیار مضحک و بچگانه این درد نتایج از در زمینه سیاست است. وقتیکه جمعی از عوام از دنیا بیخبر در یک ده کوچک مانند لشته‌نشاء یا ده بزرگی مانند تبریز و اصفهان کار سیاست را در دست گرفته و چند نفر هم از عوام صرف معتم و نقه و اصولدان یا عوام باکو و اسلامبول و بمبئی دیده مدار سیاست گردند سرمایه بزرگ و فراوانی برای روزنامه‌های مضحکه دنیای متمنن تدارک میکنند و یک تقلید شاه بازی در میآوردند که عقلای هموطنانشان گریه و تمام خارجه‌ها خنده میکنند. مثلاً در زمان دوره اول مشروطیت در ایران در یک دهی در آذربایجان موسوم به «بناب» یک انجمن ملی (!) درست شده بود. در سر در خانه این انجمن یک لوحه بزرگی زده بودند که در آن بخط بزرگ نوشته شده بود «دار الشورای کبرای بناب». این انجمن یک مهوری هم داشت که نقش آن چنین بود «عبد الرّاحی انجمن». در فرمانها که این انجمن صادر میکرد دیده شده «ما هابونی فرمودیم» در یک ده دیگر موسوم به «لیلان» (که یک ده مخروبه و کوچکی است) یک انجمن ملی در زیر ریاست سیدی موسوم به «میر قل هو الله» در میدان ده دایر شده بود. این انجمن هم مهر رسمی (۱) داشت و سجع

از طهران تا شیراز معنی احادیث و آیات مبلی فرق
 می‌کند. بنا بر احصائیه تازه در دار الخلافه طهران
 ۵۸ مدرسه دختران دائر است و ۳۲۰۰ نفر دختر در
 آن مدارس بترتیب مدارس جدید تحصیل میکنند و
 علاوه بر سواد ایرانی و علوم اغلب زبان فرنگی هم یاد می‌گیرند. در دار
 العلم شیراز در این اواخر یک «فرنگی مآب» بحیال تأسیس یک باب
 (فقط) مدرسه دختران می‌آید ولی علمای آن شهر دار العلم که جانشینان
 زاهد و فقیه و شیخ و واعظ اشعار خواجیه حافظ میباشند اینرا مخالف
 دین شمرده و غوغا برپا میکنند و مخصوصاً روضه خوانها هم مخصوصی
 در بهمزدن این تأسیس بخرج میدهند بملاحظه اینکه مبدا نتیجه‌اش آن
 باشد که چنانکه دلخواه آنها است از زنه‌های بیچاره ناله نگیرند و مجلسشان
 سرد شود. بالأخره مقصود آقایان پیش رفته و حاکم فارس حضوراً بان
 فرنگی مآب تغییر کرده و فردای آن روز روضه خوانها بهیئت اجتماع
 پیش حاکم رفته و اظهار تشکر از جلوگیری از این نوع «منهیات شرعی»
 نموده‌اند! عجالتاً شیراز در زیر استیلای روضه خوانها و قشون هندی
 ماده و روحاً در امن و امان است.

اوضاع ایران در عهد نوشیروان

نقل از مأخذ چینی^(۱)

افتتاح آثار و اخبار و تواریخ چینی در سالهای اخیر مبلی باطلاعات
 راجعه بهند و ایران و آسیای مرکزی افزود و هر قطعه جدیدی از
 معلومات که در نوشتجات قدیم چین کشف میشود هر قدر هم که اطلاع
 کمی را دارا باشد با کمال خوشوقتی باید تلقی بشود. بدین جهت من
 میخوام یک شرح مختصری را راجع بایران که از قرن ششم میلادی
 در یکی از تواریخ چین مانده بمعرض اطلاع عامه تقدیم کنم:

کتاب وی شو^(۲) یعنی تاریخ چینی خاندان وی در حدود سنه ۵۷۲
 میلادی (۵۰ سال پیش از هجرت) نوشته شده است. مؤلف این کتاب
 وی شو^(۳) است که تاریخ حیات او از سنه ۵۰۶-۵۷۶ میلادی
 است. این کتاب مضمّن تاریخ صد و پنجاه سال است از سنه ۳۸۶ تا
 ۵۳۵ میلادی.

مؤلف در فصل ۱۰۲ از کتاب خود شرحی درباره ایران در زمان
 ساسانیان ذکر کرده که هم مهم و مفید و هم دلکش است. من ذیلاً تمام

(۱) این مقاله ترجمه فصل بسیار دلگشایی است که یکی از مجتهدین دین بودائی در
 قسمت غربی ولایت هونگوانجی از مملکت ژاپن موسوم به کتوک هوری در زبان
 انگلیسی برای کتاب یادگار نامه که برای تذکار نام مرحوم استاد فریدریک اشیکل
 علامه آلمانی در علوم راجعه بایران قدیم از طرف علمای معروف ایران شناس مشترکاً
 تصنیف شده نوشته است. محض اهمیت تاریخی آن حتی المتدور تحت اللفظ ترجمه شد
 [مترجم ایرانی]. (۲) Wei Shu (۳) Wei Shiu

حاصلخیز که چنانکه یک روزنامه آلمانی اخیراً نوشت «جنت الهی بوده و از بهشت عدن
 چندان دور نیست و از سنه ۱۳۲۵ باینطرف بی در پی معروض جنگ و جدال و
 تجاوزات و قشون کثی دستهای مسلح مستبدین، مجاهدین، قشون دولت، اشرار ایلات،
 گردها، ارمینها، کلدانیها، روسها، تاتارهای قفقاز، عثمانها و انگلیسها بوده و میدان
 خوزتری و خرابی دعات و شهرها بوده هنوز خانه‌های بافتشاش و بحران خود نمی‌بیند». .
 آذربایجان بلاشک خدمات مهمی بمشروطیت ایران کرده و مستحق همه گونه ترقی و
 نوازش است ولی اهالی آنجا هم باید قسمتی از مسئولیت عمومی سیاست وطن را در
 عهده شناخته مشکلات باریک مملکتی را از نظر وسیعی و افق بی‌پنی ملاحظه کنند
 و فرطینه سیاسی رودخانه ارس را محکم نگاه داشته مرض وخیم و تب و تاب ماورای
 ارس را که حمله عصبانی آن اقوام مختلف و عوام را بجان یکدیگر و قتل عام اطفال و زنان
 انداخته بخاک مقدس ایران راه سرایت نهند و بدانند که پیشروان آن ایالت عهده
 دربان دروازه خاک زردشت را دارند و در پیش اورمزد مسئول حفظ حیات
 و سلامت بدن ایران از هر نوع شقاقوسوی که بوحدهت ملی پاک و جاودانی ایران رخنه
 وارد آورده میباشند - آن وحدت ملی که تا حال ثمرات نعت آنرا اجداد ما چشیده
 و این ایالت مارادر جراید طهران و اصفهان و شیراز «چشم و چراغ ایران» نام داده
 است. قریب ۱۵ سال است که عهد «استبداد» در گذشته و دوره «امن و امان
 مشروطیت» رسیده و این ولایت شش ماه تمام بی بستن بازار و دکان راحت ننشسته
 و بی آشوب نبوده. اگر در طهران وزارت عدلیه خوب کار نمیکند فوراً در تبریز
 (آهم نه در همه ایالت) بازار و دکان بسته شده مردم بتلگراضانه میریزند و دولت
 مرکزی خودشانرا تهدید بقطع روابط و یافیگری میکنند. و یکنفر پیدا نمیشود بگوید
 برادران من! آخر این ایالت تنها مسئول تمام اصلاحات مملکتی بدخواه خودش که
 نیست و ایران ایالات و ولایات دیگر هم دارد ورأی اکثریت ملت باید امور را قطع
 کند نه رأی یک ولایت. ما در شماره آینده شرحی در تاریخ آذربایجان و عدم تأثیر
 استیلای سلجوقیان و مغول در روح و تژاد و رنگ ملی آن برای مزید توضیح درج
 میکنیم.

حکومت
 نظامی
 یکی دیگر از عجایب سیاست عوام در ایران تقلیدی است که از
 «حکومت نظامی» در می‌آورند. این عبارت ترجمه یک عبارت
 فرنگی است که در مواقع فوق العاده و حالت جنگی نادراً دولت
 آنرا برقرار میکند برای قلع فساد در مواردی که تدابیر جدی و
 قطعی فوری لازم دارد و با روش دیوانخانهای معمولی بزودی کامیابی در قلع
 ماده اغتشاش ممکن نیست. در موقع حکومت نظامی هم باز قوانین مخصوصی
 برای آن نشر میشود که باید آن نوع حکومت مطابق آن قواعد باشد.
 حالا در عهد مشروطیت گاهی در طهران این ترتیب را با جا و بیجا اجرا
 نمودند مثلاً لیاخوف روسی سردار قزاقخانه در موقع بهمزدن و توپ
 بستن مجلس ملی حکومت نظامی اعلان کرد و بعد از آنهم گاهی دولت
 برای استفاده از آزادی استبداد این کار را کرده. حکام تجزو ولایات
 دور دست که یا در روزنامه خوانده و یا در موقع سفر بطهران این
 ترتیب را دیده‌اند وقتی که در جندق یا کره حاکم میشوند بمنحض آنکه دو
 گربه در بازار با هم جنگ کنند فوراً اعلان «حکومت نظامی» میدهند.
 بر حسب نگارش جراید طهران اخیراً در یکی از شهرهای کوچک
 خراسان یک جدید الاسلام ارمی الأصل با یک خانواده مسلمان وصل
 کرده و در موقع انعقاد مجلس عقد بعضیها بصحت عقد و واقیت باطنی
 اسلام آن مرد ایراد و شک کرده قال و قبلی راه انداخته‌اند که مانع از
 از دواج شوند. فوراً حکومت شهر ازدواج را غدغن کرده و «حکومت
 نظامی» اعلان فرموده‌اند.

اسم خانواده پادشاه این مملکت «پو» است و نام خود او «سی»^(۱) است و پادشاه در روی تختی می‌نشیند که اطراف آن طلائی است. یک تاجی (یا کلاهی) بر سر میگذارد با پیراهنهای طلائی و یک قبای میبوشد از زربفت که با مرواریدها و جواهرات مزین است.

اما زنی مردم - مردها زلفهای خود را کوتاه میزنند و کلاههای سفید پوستی میگذارند و پیراهنهای سرباز میبوشند که سر از توی آن میگردد و در قسمت پائین از دو طرف باز است. آنها عمامه و بالا پوش هم دارند و پارچههای زری درست میکنند از قاشهای بافته شده. زنها پیراهنهای گشاد و بالا پوشهای بزرگ میبوشند. زلفهای آنها از حلو سر تابیده شده و یک گیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته و سرازیر انداخته میشود و با گلهای طلائی و نقره‌ای آرایش داده میشود و بالا و پائین آن یک شده از مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنها آویزان است.

پادشاه در این مملکت غیر از پایتخت خود قریب دوازده نقطه مقرهای کوچک دارد درست مثل قصرهای تابستانی در چین. هر سال در ماه یسن یا ایار آنجاها می‌رود که بحال میاید و در ماه تشرین ثانی پایتخت بر میگردد. گاهی پادشاه بعد از جلوس بتخت سلطنت در میان فرزندان خود با هوش‌ترین آنها را انتخاب کرده و اسم او را در یک سندی نوشته و آنرا در یک نامهٔ جمهوری در خزینهٔ خودش نگاه میدارد بدون آنکه پسران دیگر او یا وزرا مضمون آنرا بدانند. وقتی که شاه میمیرد مجلس (شاهزادگان و وزرا) نامه را بیرون می‌آورند و آن کسی که اسم او در آن پاکت مهور بیرون می‌آید باید بتخت نشایند شود. و شاهزادگان دیگر باید بمنصب سرحدات معین شوند و باین قرار دیگر برادران همدیگر را نمی‌بینند. بومیان پادشاه خودشانرا بنام «ایشا» میخوانند (لفظ قدیمی آن بنا بر قول کاتفی «ایست» است که همان لفظ فارسی «ایزد» باشد) و زن او را «فانگ پوسو» و پسران او را «شای» (شاه) مینامند. از جمله رجال و مأمورین بزرگ آنها یکی «موهو» است («موغو» در آوستا و «ماگو» در فرس قدیم - منع) که امور قضائی و جنائی را اداره میکند. دیگر «نیوهان» که امور خزینه در دست اوست که او باز میکند و می‌بندد. دیگر «تی تسا

او» است که اسناد رسمی و سایر امور بعهده او محول است. بعد از اینها در مقام «اولوهوتی» می‌آید که بیوات سلطنتی را اداره میکند و «سی پوپو» (در ژاپونی «سی پاپوت») که امور نظامی و لشکری را در تمام مملکت نظارت میکند^(۲). این مأمورین در زیر دست خود نیز اجزا دارند که هر یک از آنها امور ادارهٔ خود را میگرداند. سربازها زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و تیر و فلاخن دارند. آنها در جنگها قلیها دارند که لشکریان سوار آنها میشوند و صدها دنبال آنها میروند.

(۱) این یک اشتباهی است که از لفظ «پوسی» که اسم ایران است در زبان چینی ناشی شده.

(۲) «سی پوپو» همان «سیاهت» پهلوی است که از «سیادا» ی آوستا و «سیادا» ی فرس قدیم می‌آید (سهب در فارسی).

این فصل را از زبان چینی ترجمه میکنم و با استاد هیرت و استاد جکسون برای بعضی اشارات که راجع بعضی تلویحات کتاب کرده‌اند تشکر میکنم. اینک فصل مزبور:

«پوسی»^(۱) (ایران) پایتخت خود را دارد در سولی (سلوکیه - مدائن). این مملکت در مغرب نیومی (؟) واقع شده و در زمان قدیم تیا اوچی (کلده) نامیده میشد. بعد مسافت آن از تائی^(۲) ۲۴۲۲۸ لی (۳) است. خود شهر یک مسافتی بقدر ده لی مربع و بیشتر از صد هزار خانوار سکنه دارد. یک نهری از سمت جنوبی از میان شهر رد میشود. خاک مملکت مسطح و پست است و طلا و نقره و «توشی»^(۴) و مرجان و غیره و «چوکو»^(۵) و عقیق بعمل می‌آورد و همچنین خیلی مرواریدهای بزرگ. شیشه‌های شفاف و تاریک، بلور، فیروزه^(۶) الماس (که آنرا یک نوعی از لاجورد میدانستند) فولاد، مس، حلبی، جیوه، چندین انواع منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، قالی و قالیچه‌ها، چرم گوزن قرمز، کندر، زردچوبه، میعه، «تسنگو» (تحت اللفظ چوپ سبز) و سایر مواد خوشبو، فلفل، فلفل دراز، شکر، خرما ی ایرانی (تحت اللفظ خرما ی هزار ساله). یک نوع از میوه‌های زیر زمینی^(۷)، هلیله (هولی‌لو)، مازو (وشی‌سی) نمک و مواد شبیه بآن.

آب و هوا گرم است و خانواده‌ها در یک یخچال می‌نشینند. در مملکت چندین دشتهای ریگ زار هست که بواسطهٔ نقل آب از نهرها آبیاری میشود (مقصود کردن جوها است). نباتات و حیوانات این مملکت (تحت اللفظ حیوانات و مرغها و چهار پاییان) عموماً شبیه است بمال چین ولی آنجا برنج و ارزن نیست. این مملکت اسبهای مشهوری بعمل می‌آورد^(۸) و همچنین خرهای بزرگ (قاطر) و شترهائی که بعضی از آنها اغلب روزی ۷۰۰ لی راه می‌روند. خانواده‌های متمول از این حیوانات خیلی و حتی چندین هزار رأس دارا هستند. علاوه بر اینها در این مملکت قلیهای سفید و شیرها^(۹) بعمل می‌آیند و تخم مرغهای بزرگ. آنجا یک مرغی است که در شکل شبیه بستر است. وی با دو بال خود می‌پرد ولی نه چندان بلند و هم علف و هم گوشت می‌خورد و همچنین میتواند آتش را بیلمد.

(۱) این کله اسم ایران است در زبان چینی. (۲) تائی اسم قدیم «تاتونگ فو» ی حالیه است.

(۳) لی یک مقیاس مسافت چینی است مساوی ۴۴۴ متر و در قدیم معادل ۰۷۷ متر بوده است.

(۴) یک مخلوط فلزی است و شاید نوعی از برنج باشد و در زبان اویغور و لهجه‌های ترک «توج» و «توج» و «توچ» هست.

(۵) بزبان چینی Chō Kū (۶) بزبان چینی Sū Sū (۷) Tuber (۸) شهرت و افتخار ایران باسبهای خوب از زمان خیلی قدیم است. در آوستا و کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده میشود. داریوش از فارس باین عبارت حرف می‌زند:

«مملکت قشنگ اسبهای خوب و آدهای خوب» و همچنین یک کله در «یت» هم هست که معنی آن چنین است «دارای اسبهای خوب».

(۹) قیل و خصوصاً سفید آن در هند و سیام است و اصلاً ایرانی نیست برای اینکه در آثار قدیم اثری از آن دیده نمیشود اگرچه در شاهنامه خیلی بییل سفید اشاره میشود، شیر در منقورات شوش و تحت جشید نقش شده.

«ای «پسر آسمان» شاهنشاهی بزرگ، آنکه او را آسمان زائیده است آرزو مندم که در آن نقاط که آفتاب طلوع میکند شما همیشه (سلطنت کنید) پسر آسمان در میان «هان». کوهوتو^(۱) پادشاه پوسی با ملیونها کرنش و نیاز محترمانه این هدایا را بدربار شما تقدیم میکند.»

از آن زمان باین طرف هیئت فرستادگان برای آوردن باج هر ساله فرستاده میشود.

مناظره شب و روز

علم زمین شناسی

غربی:

علم وصف الأرض از روی طبقات سنگهای مختلف و متمایز **عمر دنیا** که روی هم سوار شده و کوهها را تشکیل داده اند مذهبهای مدید است که ثابت نموده که کره زمین خیلی قدیمی است و از روی خواص و صفات مختلفه این طبقات سنگی که مثل ورقهای پیاز روی یکدیگر سوارند و از روی چگونگی و کلفتی و نازکی طبقات مذکور علمای قن برای هر طبقه ای یک دوره ای از زمان معین نموده اند که در ظرف آن دوره طبقه مذکور از حالت اول خود که گل ولای و شن و لجن بوده بحالت حجری در آمده و سنگ شده است. امروز دوره های مزبور را به ۱۲ تا ۱۵ قسمت نموده اند و هر عده از این دوره ها را هم یک عهد و زمانی نسبت میدهند و مثلاً میگویند که دوره اول و دوم و سوم در عهد اول و دوره چهارم و پنجم و ششم و هفتم در عهد دوم واقع شده و هكذا هر چند دوره ای را در یک عهد معینی قرار میدهند و عده این عهدها را باختلاف بعضی از علما چهار و اغلب پنج نوشته اند. و برای اینکه این مسئله بهتر مفهوم و روشن گردد باید عمر انسانی را در خاطر آورد که مثلاً عمر یک انسان ۷۰ ساله را که هفتاد دوره اختلاف فصول را دیده میتواند بچهار عهد منقسم نمود: عهد طفولیت، عهد جوانی، عهد برائی، عهد پیری و معلوم است که بهر یک از این عهدود چهارگانه یک عده سال قرار میگیرد و همین حکم را هم زندگانی زمین دارد. علمای قن مزبور امروز طول اقل عمر زمین را بطور یقین تخمیناً صد میلیون سال و طول اکثر آنرا خیلی بیشتر و بعضیها تا هفتصد و هشتصد ملون سال معین نموده اند و برای آنکه طول مدت هر عهدي نسبت به عدهای دیگر بهتر محسوس گردد علمای مذکور این صد میلیون سال را که طول اقل عمر زمین است یک شبانه روز یعنی ۲۴ ساعت گرفته و از روی آن هر عهدي را با ساعت و دقیقه معین نموده اند از قرار ذیل:

اما قوانین جنایات آنها — مجازات بقتل معمول است و مقصراً آویخته و تیر باران میکنند. مجازات درجه دوم حبس است. و قتیکه پادشاه تازه بتخت می نشیند محبوسین را آزاد میکند. تقصیرات خفیف بواسطه بریدن دماغ یا پای مقصر، تراشیدن سر یا تراشیدن نصف سر یا بواسطه تشهیر کردن بواسطه یک تخته در دور گردنش و راهزنی بواسطه حبس ابدی مجازات میشوند. زناى محصنه با زن یکی از نجبا مجازاتش تبعید زانی و بریدن گوشها و دماغ زانیه است.

مالیات اراضی بشکل یک بده نقدی گرفته میشود که از روی تخمین و تمیزی قطعه ای که مالیات دهنده مالک آنست ادا میشود. مردم خدای آتش و خدای آسمان^(۱) را پرستش میکنند. شیوه خط آنها با مال «هو»ها (تاتارها) مختلف است. خواهر خود را بزنی گرفتن خواه عقد و خواه جاریه^(۲) در میان آنها زیاد است و سایر وصلتهای ازدواجی هم عقد میشود بدون مراعات رتبه و مقام. در این خصوص آنها قطعاً ننگین ترین و کثیف ترین همه ملل خارجه هستند. اگر در میان مردم یک دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته و قشنگی مخصوص داشته باشد شاه او را در حرمانه خود میرد تا او را تربیت و بزرگ کرده آنگاه در مقام التفات و بخشش بیک کسی که خدمت کرده و مستحق لطف شده بدهد. جسد مرده ها عموماً بیرون گذاشته میشود (تحت اللفظ «گذاشته میشود») روی تپها. تا یکماه لباس ماتم میپوشند.

تپها رهبانان که خارج از شهرها زندگانی میکنند ترتیب دفن اموات را باندند و این جمع را در ایران «مردم نجس» میگویند اگر یکی از اینها بشهر یا یک میدان و بازار عمومی بیاید باید زنگوله حرکت بدهد تا خود را از مردم دیگر تمیز دهد^(۳).

در این مملکت روز اول سال نو در ماه ششم است (زویه فرنگی). بزرگترین اعیاد آنها روز هفتم ماه هفتم است و روز اول ماه دوازدهم^(۴). در این روزها (یا در آن روز) عامه مردم بحکم پادشاه بیک ضیافت عمومی دعوت میشوند که آنجا موسیقی مینوازند و همه با هم شادمانی و خوشگذرانی میکنند. بعلاوه در روز دوازدهم ماه اول هر کسی قربانی بارواح اسلاف خود میآورد.

در عهد شون کوی^(۵) این مملکت بدربارچین یک سفیر فرستاد که پینغای و باجی آورد. پیام چنین بود:

(۱) مقصود «میترا» است. (۲) Concubine

(۳) رهبانی که کارشان تهیه و تدبیر اموات است موسوم به «ناسالار» میباشد برای تقصیل کار آنها و فرقتان از سایر مردم بکتاب جکسن «ایران قدیم و حالیه» رجوع کنید.

(۴) گمان میکنم اولی نوروز و دومی مهرجان است (مترجم ایرانی).

(۵) شون کوی (shōn kui) اسمی است که عهد سلطنت «مینگتی» داده شده. او پادشاه از خاندان وی شمالی بود و سلطنت نصف شمال چین از سنه ۵۱۶ تا ۵۲۸ میلادی با او بود.

(۱) کوهوتو در لهجه کانتونی «کوووتو» یعنی «گواو» یا «قیاد» اول (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی) است.

هزار سال است و همچنین روایت کرد بن عبد الصمد بن معقل که او از وهب بن منبه شنید که میگوید که از دنیا پنج هزار و شش صد سال گذشته و من هر زمان از آنرا با سلاطین و انبیاء که در آن بوده‌اند میشناسم. گفتیم بوهب که دنیا چقدر است گفت شش هزار سال.

[نقل از تاریخ طبری، سلسله ۱، جلد ۱، صفحه ۸]

این احادیث شریفه از فضول علما مثل کعب الأجار و وهب بن منبه تمام مزخرفات کفار جدید را باطل و هباء مشهوراً میکند. واقعاً لاطائلات این اهالی افرنج مُضْحِکُ الثکلی است. بعضیها عمر آفتاب را کرورها سال مینویسند، برخی عمر زمین را کذلک و آنرا متقسم بدوره‌های مختلفه میکنند مانند دوره حج و آب و غیره سبحانه الله و لا حول و لا قوة الا بالله که انسان از خنده نمیتواند خود داری کند. بقول خودشان علمی (۱) اختراع کرده‌اند که آنرا «جیولوجیا» مینامند که مثل اساطیر اولین است و هرکس را بخنده در میآورد. در باغ وحش برلین در مقابل در دخول شکل یک حیوان خیالی را از سنگ ساخته‌اند و زیرش نوشته‌اند این حیوان تقریباً بیست میلیون سال قبل از این میزیسته است و من وقتی که از سفر حج با آخوند ملا عبد العظیم بواسطه انسداد طرق مجبوراً بان بلدة کفر نزول نمودیم و این مجسمه مضحک با این شرح و وصف را خواندیم باندازه‌ای از عقول ساده این فرنگیها خندیدیم که آخوند ملا عبد العظیم مجبور بتجدید طهارت گردید. الله الله ازین ساده لوحی! فالحمد لله الذی نور عقولنا بربکة الاسلام و شکرآله!

جامع المقول و المنقول.

سرفت ادیان و اقوام

غربی:

دین بودائی که از جانب بوذا مؤسس آن در قریب پانصد سال پیش از میلاد مسیح وضع شده بقدر کافی معروف است و علاوه بر اینکه امروز یکی از بزرگترین ادیان دنیا و دارای قریب ۳۵۰ میلیون پیروان است تحقیق و تتبع تاریخ و گذارش آن هم بسیار هوس انگیز است مخصوصاً که با تاریخ قدیم ما هم علاقه زیادی دارد و در باختر و زابلستان و خوارزم و بخارا خیلی منتشر بوده است. لفظ «بَت» در فارسی هم از کلمه «بودا» بعمل آمده. از غرابت تاریخ این دین هجرت آن کیش است از محل ظهور خود بطوری که امروزه تقریباً در وطن اصلی خود یعنی هندوستان پیروان او در حکم معدوم است چه بموجب احصائیة اخیر رسمی سنه ۱۳۲۹ در تمام هند فقط ۲۳۶ ۸۷۴ نفر بودائی هست که در مقام قیاس بجمعیت هند (۳۱۳ ۰۲۲۳ ۰۹۳۱ نفر) خیلی کم و در حکم عدم است. در این باب دین بودائی قدری شباهت بدین قدیم ایران دارد که امروزه قسمت بزرگی از آن عده کمی هم که از پیروان آن کیش یزدانی که مهد ظهور و تحت عظمتش در «ایران پاک» بوده باقی است از تعصب و ظلم برادران نژادی خود جلای وطن کرده و بهندوستان پناه برده‌اند تا مانند سایر همکیشان بدبخت خود که در وطن اصلی مانده‌اند علاوه بر تحمل جور و آزار تحمل ناپذیر دائمی در هر چند سالی یکبار معروض قتل عام و تاراج و اسباب شهرت و مرید بازی بعضی آخوندهای تازه فارغ التحصیل نگردند.

| اسم عهد | طول تخمینی | طول بقیاس ساعت و دقیقه |
|---|--------------------------------|------------------------|
| ۱ - عهد ابتدائی | (تخمیناً ۵۲ میلیون سال) | ۱۲ ساعت ۳۰ دقیقه |
| این عهد ابتدای ظهور موجودات جاندار است که تماماً در آب میزیسته‌اند. هنوز حیوانات فقرات دار بوجود نیامده بوده‌است. | | |
| ۲ - عهد اول | (تخمیناً ۳۴ میلیون سال) | ۸ ساعت ۵ دقیقه |
| در این عهد حیوانات فقرات دار بی تنفس روی از قبیل ماهی و بعد حیوانات با تنفس ریوی و حتی حیوانات خاکی و دست و پا دار از قبیل قریبغه و بعد حشرات ساده ظهور کردند ولی باز حشرات و خزنده‌های کامل و طیور و حیوانات پستان دار بوجود نیامده‌بودند. | | |
| ۳ - عهد دوم | (تخمیناً ۱۱ میلیون سال) | ۲ ساعت ۳۸ دقیقه |
| در این عهد حشرات و خزنده‌های کامل و مختلف و پرندگان و اولین حیوانات پستان دار ظهور نمودند. | | |
| ۴ - عهد سوم | (تخمیناً ۳ میلیون سال) | ۴۳ دقیقه |
| در این عهد حیوانات پستان دار تکامل یافتند و با احتمال قوی شعبه‌ای از میمونها ظهور یافتند که اولین نمونه نوع کامل را باید در آنها دید. | | |
| ۵ - عهد چهارم | (تخمیناً ۲۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ سال) | ۲ دقیقه |
| در این عهد نوع انسانی تکامل یافته و در تمام روی زمین منتشر گردید و نفوذ وی تأثیرات بزرگی در سایر موجودات یعنی گیاه و حیوانات بخشید. این عهد را (که بعقیده عموم علمای وصف الارض طول آن کمتر از صد هزار سال نیست) بدو قسمت مینمایند: عهد طوفان و عهد پس از طوفان که موسوم است بعهد فرونشینی و رسوب. | | |

ظهور و وجود حیوانات نباتی در عهد ابتدائی و حیوانات کامله الاعضاء و انسان در عهدهای متعاقب عموماً از روی آثار و استخوانها و آنچه بزبانهای فرنگی «فسیل» مینامند معلوم شده و «فسیل» عبارت است از اینکه بنسبت طوفان یا سیل یا رسوب و ته نشینی خاک و شن و یا بنسبت دیگر گیاه یا حیوانی در میان مرسوبات گیر میناید و همانجا میماند و بعدها برور زمان و قیام مرسوبات سنگ میشود اثر آن گیاه یا حیوان در آن سنگ میماند و اکنون خیلی از این «فسیلها» در دست است و اغلب حیوانات غریب و عجیب و عظیم الجثه‌ای دیده میشود که در اعصار قدیمه وجود داشته‌اند و امروز دیگر جنس آنها بکلی مفقود و نابود شده است.

تحقیقات فوق از معتبرترین مآخذ حاوی تحقیقات اخیر علمای بزرگ مانند ارنست هکل (۱) و یوهانس والتر (۲) استخراج شد

فرنگی مآب

شرقی:

مقدار گفتار در اینکه مقدار تمام زمان از اول آن تا آخر آن و از ابتدای آن تا انتهای آن چقدر است: گذشتگان از اهل علم (!) در این زمان! باب اختلاف کرده‌اند. پس بعضی گفته‌اند که مقدار همه آن هفت هزار سال است و بعضی دیگر گفته مقدار همه آن شش هزار سال است و روایت کرد بن ابو هشام [از فلان و او از فلان بسلسله سندی که در اصل کتاب ثبت است] که گفت کعب الأخبار گفت که دنیا شش

(۱) قسمت مهمی از این قطعه مقاله از تحقیقات جناب شوروس (von H. W. Scho-meruss) در روزنامه «شرق جدید» آلمانی مأخوذ است.

بودا که لقب «ساکيامونی» معروف است و اسم اصلی او «سید دازتاگوتلیا» است در حدود سنه ۵۶۰ پیش از میلاد تولد یافته و در حدود سنه ۴۷۸ وفات کرد. ابتدا دین تازه او مثل یک دین دیگر که ناسخ کیش برهمنی هندی باشد بنظر نیامد و مردم تعلیمات او را مانند یک طریقه اخلاقی و مذهبی (مانند تصوف در اسلام) تلقی نموده و باو گرویدند ولی چون بتدریج پیروان زیادی پیدا کرده و مردم بدان گرویدند برهمنان با آن مخالف شدند و میان دین اصلی هندی و آن دین مخالفت در گرفت و اگر چه حقیقه هم دین بودائی تماماً یک دین مستقل نبود و بر روی اساس دین بومی هندی تأسیس شده بود با وجود این برور زمان مخالفت آن دو کیش زیادتیر شده و بالأخره بمنزعه کشید و پس از رقابتهای زیاد و ستادی دین بودائی مغلوب و مطرود شده و در قرن هفتم هجری بکلی در هند خاموش شد و بجز عده قلیلی که در دکن و اطراف آن باقی است دیگر پیروی در مرکز بومی خود ندارد و مهاجرین هندی اغلب بمملکت نپال رفتند. از قدیم الایام مذهب بودائی در مشرق و مغرب هند انتشار یافت و حتی در بعضی ممالک بدرجه دین رسمی رسید. در افغانستان و ترکستان خیلی پایه آن محکم شده بود و مخصوصاً در مملکت «باختری و یونان» قدیم انتشار عمومی داشت. در جزیره سرندیب (سیلون) و از آنجا در حدود ۴۵۰ سال قبل از میلاد مسیح در بوزما منتشر شد که اکنون در مملکت اخیر قریب به ۱۰۰۴۰۰۰۰ نفر متدین بآن دین است. در سنه ۱۷ هجری در مملکت سیام انتشار گرفت و در همان قرن نیز اولین مبلغین این دین از هند جنوبی بجزیره جاوه رفتند. در سنه ۶۵ میلادی در چین داخل شد و در قرن ششم مسیحی از چین بژاپن رفت و کمی بعد از آن تاریخ در مملکت تبت که امروزه مرکز روحانی آن دین شده داخل شد. مذهب مغولها و قالموقهای ولگای سفلی نیز بودائی است و فعلاً مذهب بودائی از جزیره سیلون در جنوب تا دریاچه بایگال در شمال و از کوه قفقاز در مغرب تا مملکت زاین در مشرق انتشار عظیم دارد و جزیره سیلون و مملکت تبت و مغولستان و بعضی ولایات در دامنه کوه همالایا تماماً بودائی است و در زاین هم مذهب غالب است و رئیس کل این مذهب «دالی لاما» در شهر لاسا از بلاد تبت مقیم است.

ترتیبات اجتماعی و سیاسی این قوم چنانست که یک رئیس عشیرت دارند که «امیر» نامیده میشود و امور طایفه را اداره کرده واسطه میان آنها و دولت عثمانی است. یک رئیس مذهبی هم دارند که «شیخ المشایخ» نامیده میشود و در شیخان منزل دارد. این مقام مذهبی اغلب ارثی است ولی گاهی هم میشود که یک رئیس روحانی تازه انتخاب میکنند. در خصوص امور روحانی درجاتی هست یعنی چهار طبقه بترتیب هستند که روحانیان این قومند: پیرها- شیخها- قوالها- فقیرها. یک مقام مقتس و مرکز روحانی و عبادتگاه دارند که مزار «شیخ آدی» قبر امام یا مؤسس دینشان میباشد. متولیان مزار که «ناظر» نام دارند از طبقه «شیخها» هستند که بنا بگفته منانت^(۲) آتش مقدس را روشن نگاه میدارند و بواردین طعام و مسکن میدهند. برای مخارج عمومی و مصارف رؤسا و مزار یک مالیات اختیاری در میان آنها مرسوم است و برای این مقصود در میان خودشان حوزه ای را که در آن ساکنند بچندین تقسیمات اداری قسمت کرده اند که ربطی بتقسیمات اداری رسمی عثمانی ندارد. این تقسیمات در خطه سنجار و ولایات حلب و خرزان و نواحی موصل و شمال ارمنستان واقع است. «قوال» ها تنها موسیقی نواز طایفه هستند ولی

(۱) امروز نیز در مجلس شورای ملی ارمنستان یک نماینده گرد مییابد که حق دارد بزبان کردی نطق نماید و چون گردهای آن صفحات اغلب «یزیدی» هستند بید نیست که نماینده گرد مزبور هم از همان «یزیدی» ها بوده باشد.

J. Menant (۲)

یکی از مذاهب غریبه دنیا مذهب یزیدی است که در میان فرنگها بشیطان پرست معروفند. این مذهب هم عجیب ترین مذاهب دنیای تاریخی و هم بسیار هوس انگیز است. یزیدها قومی هستند از پنجاه الی صد هزار نفر که در کردستان عثمانی در نزدیکی موصل در سلسله کوههای مغربی آن شهر در خاک سنجار ساکنند. حوزه سکناي آنها در وسط صحرای ریگزارای است که از یک طرف تا رود فرات و از طرف دیگر بجزرگاههای میان تپه های سبز

یزیدها یا
پرستندگان
شیطان

در جسد انسان خوشبخت یا بدبخت یا اسب و گوسفند و سگ می‌آید. آنها که بشکل انسان بر میگردند بعد از ماندن ۷۲ سال در عالم ارواح باز می‌آیند.

روی در معبد «شیخ آدی» شکل بر جسته یک ازدها از سنگ دیده میشود. این معبد مرکز روحانی و زیارتگاه و کعبه این طایفه است. باجر (۱) اولین فرنگی است که در سنه ۱۲۶۰ این مزار و معبد را دیده و داخل آن شده. شیخ آدی پیغمبر و معبود این طایفه است او را مظهر خدا و مانند حضرت عیسی و پیغمبر مسلمان میدانند.

چنانکه گفتیم یزیدها اسم شیطان را هرگز تلفظ نمیکند و از او به «ملک طاوس» تعبیر میکنند. آنها مجسمه «ملک طاوس» را که محترمترین اشیاء پیش آنها است دارند که بشکل شمعدان بزرگ و بلند است که در سر آن مجسمه مرغی شیشه بخروس یا طاوس از مس است. از این مجسمه‌ها در معبد «شیخ آدی» چندین عدد محفوظ است و در مواقع جشن عمومی یا اجرای آیین بزرگی در یکی از نواحی از آن «ملک طاوس» ها بطور یک علمی «قوال» ها و «پیر» ها با ترتیبات مخصوصه عجیبی با مجامیرند. این علم و مجسمه فقط علامتی است مقدس در میان آنها و خود آن معبود نیست.

یزیدها یک کتاب هم دارند در زبان عربی که «منظومه شیخ آدی» نامیده میشود و دو بار تا بحال بزبانهای فرنگی ترجمه شده. این کتاب اگرچه مختصر است ولی بواسطه خواندن آن انسان بعقاید یزیدها تا اندازه‌ای آشنا میشود.

این طایفه مکرراً و مخصوصاً از هشتاد سال باینطرف معرض جور و آزارها و قتل عامها شده‌اند خصوصاً در دست محمد پاشای کریدی حاکم موصل و بدر خان کرد و نور الله بیک و کمرشان زیر مظالم طاقت فرسای گردها و عثمانها مثل اغلب اهل مذاهب دیگر خم شده. منتها آنکه ملل مسیحی در عثمانی تا اندازه‌ای از دول خارجه حامی داشته‌اند و این قوم بدبخت که اهل کتاب هم نیستند خونشان مباح بوده.

در باب یزیدها خیلی از علما و سیاحین چیز نوشته‌اند و بهتر از همه شرحی است که لایارد (۲) انگلیسی کاشف خرابه‌های نینوا و آقای باجر (۱) برای ما گذاشته‌اند. بیشتر از مطالب این مقاله از کتاب فرانسوی خاتم منات (۳) اقتباس شد. استاد جکسن (۴) آمریکائی نیز شرحی در باب یزیدهای قتل‌سخت نوشته.

این دین ظاهراً بنظر خیلی عجیب می‌آید و عبادت شیطان که اغلب بطور ظن و دشنام در شرق استعمال میشود در اروپا کاتولیکها به «فراماسون» ها (اهل فراموشخانه) این اسناد را میدهند در این مورد حقیقت پیدا کرده است. لکن در عین این تحقیر و تعجب اگر درست دقیق و عمیق بشویم و خود را از تأثیر عادت و انس ببعضی خیالات مجرد کرده لحظه‌ای نیک بیندیشیم خواهیم دید که در میان خودمان

و ظنیور میزنند و برای امور روحانی در سیر و حرکت میباشند و بدهات دور دست رفته بیچتها آئین مذهبی را تعلیم میدهند. هرکدام از این چهار طبقه هم یک لباس مخصوص دارند.

عادات آنها: زنها حجاب ندارند و در یچتها تعمد مرسوم است ولی خته اختیاری است. با مسیحها غذا میخورند ولی از مسلمین اجتناب میکنند. تعدد زوجات رسم نیست و قانوناً فقط یک زن میشود گرفت ولی رؤسای طایفه اغلب زنهای متعدّد دارند. یزیدها لباس مخصوصی دارند و هم در تن و لباس و هم در منزل بسیار نظیف و تمیز میباشند و همین پاک و پاکیزگی علامت فارقه آنها است با ملل غیر یزیدی آن نواحی. در عروسی و عزای ترتیبات مخصوصی دارند که ذکرش باعث تطویل میشود. زن شوهر مرده سفید میبوشد. جسد مرده را روی بستاره قطب میگدارند. در مأکولات گوشت خوک و کلم و بامیه نمیخورند.

عقاید دینی آنها: تعیین عقاید دینی آنها خیلی مشکل است و خودشان بکلی در این باب در جهل مطلق بوده و چیزی از اصل و تاریخ دین خود نمیدانند. یزیدها بیک خدای بزرگ و مبدأ خیر قائلند که بقول بعضی اسم او «آید» است ولی نه او را پرستش و ستایش و نماز میکند و نه ابداً از او اسمی میبرند و از هر مقوله صحیحی که بوجود یا صفات او ارتباط و تعلقی داشته باشد با کمال شدت احتراز دارند. علاوه بر آن شیطان را نیز تقدیس و ستایش میکند ولی هیچ وقت اسم او را تلفظ نمیکند و باندازه‌ای احتراز شدید از ذکر اسم او یا اشاره مختصر بدو دارند که برای تلفظ کننده باعث خطر شدید بوده و موجب آثوب میشود. و حتی از کلماتی که اسم شیطان را ممکن است بخاطر بی‌آورد اجتناب دارند مثلاً برودخانه بجای «شط» «نهر» گویند و از کلمه «نعل» و «نعلبند» احتراز دارند چه اولی با لفظ «شیطان» و دومی و سومی با کلمه «لس» مختصر شباهت و قرابتی دارند. خود یزیدها در مقابل دیگران مکرر پرستش شیطان هستد و گویند فقط شیطان را احترام و تعظیم کرده و او را ملک منضوبی دانند که باز روزی بتمام اولی خود خواهد برگشت.

مذهب یزیدی آثار مبهمی از دین قدیم ایرانی دارد. علاوه بر پرستش دو وجود خیر و شر آنها بهفت ملک بزرگوار نیز قائلند که بعد از شیطان مندر تأثیرات در عالم کون هستد و اسامی آنها جبرائیل و میکائیل و راقائیل و آریل و ددرائیل و اسرافیل و شمکیل است. یزیدها در موقع عبادت روی باقتاب در افق یا بستاره قطب میگرددانند. از رنگ کبود دوری میجویند. توریقرا خیلی محترم میدارند. انجیل و قرآن را هم قبول دارند ولی نه بآن اندازه. بعقیده آنها چندین دوره خلقت دارد هرکدام بمدت ده هزار سال و فعلاً ما در دوره هفتم هستیم. با خرت و معاد معتقدند و ثواب و عقاب را هم قائلند ولی بعقیده آنها هیچ کس در جهنم محلد نیست. ایشان بتناسخ ارواح نیز قائلند و روح مرده حسب خوبی و بدی شخصی در دنیا در رحمت (اغلب بعد از هفت سال)

Layard (۲) Badjer (۱)

J. Menant: Les Yézidiz (Episodes de l'Histoire des «Adorateurs (۳) du Diable»). Annales du Musée Guimet. Bibliothèque de Vulgarisation. A. V. Williams Jackson (۴)

بوده بعدها در ترکیب اسماء ولایات داخل شده مثل طبرستان و ترکستان و غیره.

دیپیم: کلمه ایست اصلاً یونانی ($\delta\iota\delta\iota\mu\alpha = \text{دیادوما}$). همچنین «پاله» که از کلمه «پاله» ($\phi\iota\alpha\lambda\eta$) میآید. **انگر** نیز یونانی الأصل است ولی در یونانی **انگر** ($\acute{\alpha}\nu\gamma\kappa\upsilon\rho\alpha$) است. (۱) وجهت افزوده شدن لام درست روشن نیست لکن محتمل است که از یونانی برنی نقل شده (انجر) و چون در عربی الف ولام داخل کرده و «الانجر» گفته‌اند شاید باین شکل بفارسی آمده چنانکه این فقره امثله زیاد دارد.

کالبد: که در زبان پهلوی «کالپوت» بوده اصلش یونانی است ($\kappa\alpha\lambda\omicron\pi\omicron\delta\iota\omicron\nu$) بمعنی قالب و نمونه که خود لفظ «قالب» هم از همان کلمه است. **سیم** بمعنی نقره نیز اصلاً از کلمه یونانی «آسیموس» ($\acute{\alpha}\sigma\eta\mu\omicron\varsigma$) است. همچنین **زمرد** که از کلمه یونانی ($\sigma\mu\acute{\alpha}\sigma\alpha\rho\delta\omicron\varsigma$) میآید و **سپهر** نیز از کلمه یونانی منقول است که امروز در لغات فرنگی «sphère» از همان کلمه باقی مانده.

چلیبا: اصلاً کلمه سریانی است که بفارسی منتقل شده و همچنین «کاسه» و «شیدا» و «مسیحا» از اصل سریانی هستند.

این تحقیقات بجز فقره اول منقول از کتاب «فقه اللغة» بان فارسی» استاد باول هورن (۲) است که در جزو کتاب آلمانی «اساس زبان شناسی ایران» درج شده. **اسطرلاب:** این کلمه نیز اصلاً یونانی است (استرولاب) و مرکب است از دو لفظ «استرن» ($\acute{\alpha}\sigma\tau\rho\omicron\nu$) که بمعنی «ستاره» است و یکی از مشتقات فعل «لامبائین» ($\lambda\alpha\mu\beta\acute{\alpha}\nu\epsilon\iota\nu$) که بمعنی «گرفتن» است و از اینقرار معنی تحت اللفظی آن «ستاره گیر» میشود.

اسکناس: این کلمه از کلمه فرانسوی Assignat = آسیکنا = آسینا) بزبان ما آمده که اسم کاغذهای پولی بود که در فرانسه در زمان انقلاب بزرگ نثر و خیلی بی اعتبار شد. کلمه «منات» نیز از لفظ «مونتا» (Monetta) فرنگی میآید که بمعنی پول مسکوک است.

فرنگی ماب

هم خیلی چیزهای عجیبی هست که در غرات کمتر از مذهب یزیدی نیست و فقط تمصب چشم و گوش مارا بر کرده مثلاً تعظیم چنگیز و مغول که در این اواخر در ساحل بوسفور و میان تربیت شده‌های (۱) عثمانی در حدود اروپا (نه در کوههای کردستان) جاری شده و بایک شوق و ذوقی هر چه تمامتر آن نمونه شقاوت در تاریخ عالم را تقدیس و باسناد نسل خود بندریت وی افتخار میکنند در عجیبی کمتر از پرستش شیطان و یزید بن معاویه هم نیست. نگارنده این سطور در اسلامبول بگوش خود مکرراً در مجامع ادبای عثمانی از بزرگترین پیشرو نهضت ترک پرستی شنیده که ذکر اسم چنگیز را با عبارت «صلی الله علیه و آله» مرادف میکرد که اسمی بدان جز جنون ملت پرستی بی معنی و خط دماغ سیاسی نمیشود داد.

فرنگی ماب

شرقی:

مذهب اسماعیلی: «اسماعیلی نام طایفه‌ای گمراه که آلت اسب را پرستش میکنند». [غیاث اللغات، طبع بیبی، صفحه ۴۶]

«یک قومی است در بحر روم شیده بزبان و دارای گیسوها بنامت و پستانها و و گویند که صیادان آنها را صید میکنند الماء و با آنها مقاربت میکنند ولذتی عظیم در آن یابند که در سایر زنان نیست و بعد آنها را ثانیاً بدریا باز گردانند. و از شیخ ابو العباس الحجازی رحمه الله تعالی حکایت شده که گفت بعضی تجار بمن نقل کرد که یکی از سالها ماهی بزرگی از دریا خارج شد پس گوش او را سوراخ کردند و ریسمان در آن کرده و او را بیرون کشیدند گوشش را باز کرد و از آن یک کنیزک قشنگ و خوشگل سیاه مو و سرخ گونه بیرون آمد که از ناف تا نیمه پاهای او چیزی بود مانند لباس که قبّل و دُبر او را میپوشانید پس مردها او را گرفته بخشکی آوردند و او شروع کرد بروی خود سبلی زدن و موی خود را کندن و مانند زنان داد میکشید تا مرد و دوباره در دریا انداختند». [نقل از السُّطْرَف فی کل فنِّ مُسْتَطْرَف لشهاب الدین الأبهی، طبع قاهره، جلد ۲، صفحه ۱۱۴] جامع المعقول و المنقول

* * *

نغمه اللغه و علم استمقاق

غربی:

بیستون: که در کتب جغرافیون عرب «بهستون» ضبط میشد اصلش «بستان» است مرکب از کلمه «بغ» که در پهلوی و فرس قدیم بمعنی خدا (و در اصل بمعنی مینرا [مهر] بوده) و «استان» که بمعنی ولایت بوده و معنی ترکیبی آن میشود «محلّ خدا». — بغ همانست که در فارسی قنغ شده (که لهجه خوارزمی است که باء را در فرس قدیم اغلب در خوارزمی بفاء تبدیل میکنند) و «قففور» یعنی بقیور (پسر خدا) در ترجمه لفظ چینی که بمعنی «پسر آسمان» بیادشاهان چین گفته میشود در فارسی آمده و اسم شهر بغداد نیز مشتق از همین کلمه «بغ» است. «استان» نیز که ابتدا کلمه مستقلی بمعنی ولایت کوچک

شرقی:

طلسم: «عربی نیست و اینکه آن از کلمه «مسلط» قلب شده قول ضعیف بوده و معتبر نیست!!» [شفاء اللیل، صفحه ۱۴۰]

زنجبیل: «معرّب است و بعضی بر آنند که آن عربی است و از عبارت «زَنّاً فی الجبیل» یعنی صعود کرد در کوه ساخته شده ولی بعید است!!» [شفاء اللیل، صفحه ۱۰۵]

سُرادق: «معرّب «سراپرد» و بعضی بر آنند که معرّب «سه طاق» است!!» [شفاء اللیل، صفحه ۱۰۵]

بادهتج: «معرّب «بادگیر» است!!» [شفاء اللیل، صفحه ۴۱]

(۱) این کلمه بزبان لاتینی آنکرا (Ancora) شده و از آنجا بزبانهای اروپائی از قبیل فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره آمده است.
Paul Horn (۲)

منظوم و دقیقی هر کدام از یک لحاظ پیشرو شاعر طوس بودند. ولی اگر بریشه قدیم و نخم اولی آن درخت تناور که امروز داستان منظوم ایران است بخواهیم برگردیم خیلی عقب تر میتوانیم نگاه کنیم و شاید قرنی پیش از تألیف شاهنامه فردوسی باید برگردیم تا نشو و نمای منظومه داستانی و مخصوصاً مثنوی را دنبال کنیم.

پیش از دقیقی که بنا بر آنچه در مقاله راجع بشرح حال او در شماره ۴-ه کاوه گذشت شاید در حدود سنه ۳۷۰ وفات یافته و حتی شاید پیش از عهد ابو المؤید بلخی که ظاهراً خیلی مقدم بر دقیقی است (۱) شعرای دیگر فارسی زبان دست بکار نظم قصص قدیمه ایرانی زده اند و چند نفر از آنها بر ما معلوم است. شاید قدیمترین آنها مسعودی مروزی باشد که تاریخ قدیم ایران و در واقع شاهنامه (۲) را ظاهراً باختصار بشکل مثنوی بنظم فارسی کشیده است ولی تاریخ دقیقی زمان او فعلاً بر ما معلوم نیست و بهر حال بنظر نمی آید که از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم متأخرتر باشد. بعد از وی رودکی شاعر مشهور بخارا میدانیم که چندین منظومه مثنوی داشته و یکی از آنها قطعاً کتاب «کلیله و دمنه» بود که بنا بیل امیر نصر بن احمد سامانی آرا (در بحر رمل مستس مقصور) بنظم در آورده و فعلاً اگرچه از نسخه اصلی آن اثری نیست ولی ابیات متفرقه از آن (شاید بالغ بر صد بیت) در کتب متفرقه پیدا میشود (۳) و یکی دیگر باغلب

(۱) پس از نگارش مقاله راجع بشرح حال ابو المؤید در شماره ۲ کاوه ذکر می کردیم که او از شاهنامه او در ترجمه فارسی تاریخ طبری بنظر رسید که بسیار اهمیت دارد زیرا که اولاً این کتاب که در سنه ۳۵۲ تألیف شده قدیمترین مأخذیست که ذکر از ابو المؤید بلخی کرده و هم دلیل بر آنست که ابو المؤید مدتی پیش از تاریخ تألیف آن کتاب مزبسته زیرا که بلعی مترجم کتاب درباب او در موقع ذکر پادشاهی یوراسپ (چاپ لکنو، صفحه ۴۰) و شرح عقبیت حال جمشید و اولاد و اعقاب او چنین گوید: «و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابو المؤید بلخی شاهنامه بزرگ» و ثانیاً از این قهره معان میشود که حدسی که در مقاله راجع بابو المؤید (در شماره ۲) زده شده دایر بر اینکه وی شاید یکی از مؤلفین شاهنامه معروف ابو منصور بوده صائب نبوده زیرا که آن شاهنامه ظاهراً در سنه ۳۴۶ و بهر صورت بعد از سنه ۳۳۸ (که ابو منصور محمد بن عبد الرزاق از هجرت فراری خود و افات اضطراری در ری و آذربایجان بطوس برگشت) تألیف شده و بسیار بعد است که بخارا رده و آن قدر شهرت یافته باشد که بلعی از آن مانند کتاب معروف بمنوان «شاهنامه بزرگ» سخن براند. در یک مقدمه شاهنامه خطی هم که در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است و تفصیلات زیادی علاوه بر مقدمه معروف بایسنقری دارد نیز از ابو المؤید بلخی و «شاهنامه بزرگ» او سخن رفته است.

(۲) لفظ «شاهنامه» پیش از آنکه اسم کتاب فارسی شود مانند شاهنامه ابو المؤید بلخی و شاهنامه ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر و شاهنامه ابو منصور ظاهراً کلمه عامی بوده در فارسی عهد اسلام که بجهت اجتناب از لفظ قدیمی «خدای ده» که بیشترها بکتاب مجموعه داستانها و تواریخ ایران داده شده بود بهمه آن نوع کتبی که در عربی بعنوان «سیر ملوک الفرس» نامیده میشد داده میشد چنانکه بلعی در مقدمه ترجمه تاریخ طبری ذکر از کتاب «سیر ملوک الفرس» عبد الله ابن المقفع که ترجمه عربی «خدای نامه» پهلوی بود بعنوان «پسر متفق در شاهنامه بزرگ...» میکند.

(۳) علاوه بر ۱۶ بیت از آن کتاب که یادول هورن در مقدمه خود بکتاب «لغت فرس» اسدی طوسی جمع آوری و با اصل «کلیله و دمنه» مطابقت کرده قریب هفت هشت بیت دیگر هم نگارنده سطور در یک کتاب خطی قدیمی فارسی موسوم به

القیوم: | شهر معروف مصر | حضرت یوسف آرا برای فرعون ریان بن الولید (!) در هفتاد روز بنا کرد. چون فرعون بدان نظر کرد از شدت خوش آمد گفت «هذا عمل ألف يوم» لهذا به «القیوم» موسوم شد!! [معجم البلدان و زمه القلوب]

نهایند: «از بنای نوح علیه السلام است یعنی نوح آرا بنیان گذاشت و اسم آن «نوح آوند» بود و مخفف شده!! [معجم البلدان]

جلیبا: «چون باشد بصورت داری چهار گوشه که بعقیده نصاری حضرت عیسی را بر آن کشیدند و صلیب معرب آنست و اصل این لغت در پارسی «چهار بایه» بوده است و چنانکه رسم است راء و لام تبدیل شده اند!! [فرهنگ انجمن آرای ناصری]

اسطرلاب: «چون لآب [از حکمای یونان] دوا بر فلکی را در سطحی مستوی ساخت هر مس از او سوال کرد که «من سطر هذا» (یعنی کی این را تسطیر کرد) گفت «سطره لآب» (یعنی آرا لآب رسم کرد) بدین سبب آرا اسطرلاب گفتند!! [خانه فرهنگ جهانگیری]

صابون: «معروف است. چون عبد الرحمن البونی آرا اختراع کرد مردم گفتند «أصاب البونی» (یعنی بونی درست پیدا کرد) پس بکثرت استعمال تخفیف یافته «صابون» شد!!! [فرهنگ شعوری]

خوب شد که فرهنگ شعوری بوده و الا اگر بی شعور میشد خدای نخواست در لغات دنیا تصرفات جاهلانه میکرد. این نوع شعور برای ما از عهد قدیم خداداد است و نمونه های عجیبی از آن در عهد اخیر دیده شد مخصوصاً در علم لغت. خدارحم کند مرحوم میرزا آقا خان کرمانی!!

تحقیقات راجع باشتاق از بزرگترین مضحکه های علما و لغویون و جغرافیون مشایخ ما است و بعقیده این فحول تمام کلمات موجوده در دنیا از عربی یا فارسی مشتق است و هر اسم عجیب و ناهم معنی از اسله شهرها و کوهها و اقوام و اشخاص که پیش آمد و معنی آن معلوم نشد منتهی میشود بیک لغت عربی و اگر مناسبتی هم با آن کلمه عربی ندارد جمل قصه درازی بی مزه برای وجه مناسبت مشکل نیست. اگر اسم شهر توکیو پایتخت ژاپن را میشنیدند فوراً آرا یا از کلمه «تکیه» در عربی مشتق نموده و اتکی میگویند یا صرف کرده یک صیغه ای برای آن درست میکردند و وجه مناسبت را واقع شدن آن شهر در نزدیکی کوهی میدانستند که مثل آن است که آن شهر بدان کوه تکیه کرده و یا تحقیق عمیق فرموده میگفتند فارسی است و در زبان قدیم «توکیو» یعنی «توکی هستی» چه در موقع بنای این شهر شیخی مؤسس بنای آن بوده و ملکی بر او ظاهر شده و گفته «توکی هستی» پس این اسم از آنجا مانده!!

جامع المقول و المنقول

مشاهیر شعرای ایران

(۴)

ابو شکور بلخی

در چند شماره گذشته صحبت از فردوسی و شاهنامه او و شعرای دیگری از عهد سامانیان بود که پیشرو فردوسی بودند و زمینها را برای کار شاعر بزرگ و جاودانی ایران حاضر کرده یا راه را باو نشان داده اند. ابو المؤید بلخی مؤلف شاهنامه مثنوی و یوسف و زلیخای

دلایل و قراین این مدعا اولاً اقتباسی است که مشار الیه از اشعار رودکی کرده و بقول مؤلف «کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم» یک شعر رودکی را ابو شکور «سلخ» کرده^(۱) و سلخ باصطلاح علمای ادبیات نوعی از سرفقت است و این فقره قرینه است بر تأخر زمان ابو شکور. ثانیاً تصریحی است که عوفی در «اباب الألیاب»^(۲) بر تاریخ تألیف «آفرین نامه» کرده که ابو شکور آن کتاب را بقول وی در سنه ۳۳۶ بیان رسانیده. ثالثاً جمله ایست که استاد ایته در جزوه «تاریخ ادبیات فارسی» از اجزای کتاب «اساس زبان شناسی ایرانی»^(۳) ذکر کرده. علامه مشار الیه گوید که ابو شکور اولین شاعر است که علاوه بر رباعی که پیش از او رایج شده بود منظومه‌های مزدوج که «مثنوی» گویند پرداخته^(۴) و از آن جمله یک تألیف منظومی است که باسم «کتاب» موسوم بوده و در سنه ۳۳۰ آنرا باتمام رسانیده است^(۵).

علاوه بر اینها در یک بیت از مثنویهای او که در «لغت فرس» اسدی طوسی آمده و با حتمال قوی متعلق بیک منظومه داستانی است تاریخ سنه ۳۳۳ ذکر شده و آن بیت این است: «کس آن داستان کس نگفت از فبال ابر سبب و سی و سه بود سال»^(۶). بنا بر این قراین زمان زندگی و اشتغال بسخن سرائی او تقریباً بدست میآید. و شاید خیلی هم بعد از تواریخ مذکوره نزیسته چه اولاً همه شعرای مقتدین و تذکره نویسان که اسم از او برده‌اند و برا در عداد قدما و با رودکی و امثال آن در یکجا ذکر کرده‌اند. مثلاً منوچهری گوید: «از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بو شکور بلخی و بو الفتح بستی هکذی»^(۷) و ثانیاً فردوسی بعضی اشعار او را سلخ یا نقل کرده چنانکه این شعر ابوشکور را که گفته: «درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرو را» همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید^(۸) فردوسی بشکل دیگر آورده و گفته: «درختی که تلخت ویرا سرشت اگر بر نشانی باغ بهشت» و در از جوی خلدش بهنگام آب بیخ انگین ریزی و شهد ناب» سرانجام

(۱) المعجم، صفحه ۴۳۹. (۲) صفحه ۲۱. (۳) Dr. Hermann (۳).
Ethé: Neupersische Literatur in «Grundriß der Iranischen Philologie». Bd. II.
(۴) این ادعای ایته صحیح نیست زیرا که چنانکه گفته شد ترتیب مثنوی خیلی قبل از ابو شکور رایج بوده است.

(۵) ایته مأخذ این شرح را که درباب ابو شکور ذکر کرده بدست نداده ولی شکی نیست که از روی تذکره‌های خطی فارسی بوده که از روی آنها ایته جزومه‌های جندی درباره شرح حال شعرای معاصر و مقدم بر رودکی را نوشته و در این کتاب که ما این روایت را از آن نقل کردیم همه جا رجوع بآن رساله‌های خود نموده و خلاصه و نتیجه آنها را ذکر کرده و فعلاً آن رساله‌ها دم دست ما نبود.

(۶) لغت فرس، صفحه ۸۹. در فرهنگ و لریس این بیت چنین ضبط شده: «یس این داستان کش بگفت...».

(۷) در این بیت ظاهراً ترتیب تاریخی در اسامی شعرا منظور شده. شهید و رودکی که ترتیب زمانشان معلوم است و ابو الفتح بستی هم قطعاً در زمان صد از او شکور بوده چه بقول «لناب الألیاب» شعر ابو شکور را برداشته و بنظم ترجمه بری کرده. (۸) محم الفصحاء، صفحه ۶۵.

احتمال «سندباد نامه» بوده^(۱) که آن هم در همان وزن و عین همان بحر است. علاوه بر اینها قطعاتی از یک مثنوی رودکی در بحر هزج (مستس مقصور) و دیگری در بحر مقارب بر وزن شاهنامه فردوسی در دست است که فعلاً معلوم نیست از چه منظومه یا کتابی است^(۲).

شاعر معروف و بزرگ دیگری^(۳) که داستان سرائی منظوم را ترقی داده و ظاهراً چندین داستان بشکل مثنوی بنظم آورده ابو شکور بلخی است که در این مقاله شرح حال او موضوع ما است و با آنکه سرمایه بسیار کم و غیر کافی از حالات و آثار او در دست است می‌خواهیم سعی کنیم که آنچه را که از آن بابت از کتب متفرقه توان بدست آورد در سطور ذیل جمع نمائیم:

هویت او

اسم این شاعر از هیچ مأخذی برای ما معلوم نیست و فقط مانند ابو المؤید و ابو سلیم و ابو شیب و غیرهم با کتبه خود معروف است و ابو شکور بفتح شین (نه بضم چنانکه بعضی مؤلفین فرنگی ضبط کرده‌اند) اسمی است که در همه مأخذ باین سخنگوی ایرانی داده شده است. در مسقط الرأس او هم اختلافی نیست زیرا اجماعاً او را بنسبت بلخی نام برده‌اند و لهذا در اینکه وی یک همشهری متأخر ابو الحسن شهید و ابو المؤید و جمعی از شعرای قدیم شهر گشتاسپ و هجرتگاه زردشت بوده نباید شکی داشته باشیم.

تاریخ عهد او

تعیین تاریخ دقیق نشأت یا وفات او با مایه‌ای که از آثار یا اخبار او فعلاً در دست است میسر نیست ولی میشود بطور قطع گفت که در اواسط و اواخر نیمه اول قرن چهارم میزیسته و بعد از وفات رودکی (۳۲۹) در حیات بوده و آثار عمده خود را بعد از آن تاریخ نوشته است.

«تحفة الملوك» که اکنون در کتابخانه «موزه برطانی» است و یک نسخه دیگر تازه‌تر از همان کتاب در لیدن موجود است پیدا کردم. و غیر از اینها نیز عده زیادی از ابیات دیگر از رودکی که در وزن و بحر و موضوع تماماً شبیه ابیات سابق الذکر است بطور القاط از کتب متفرقه و فرهنگها جمع آوری کرده‌ام که محتاج بتدقیق و مقابله با اصل کتاب «کللیه و دمنه» است و تفصیل همه آنها در مقاله راجع به «رودکی» در کاوه بیاید.

(۱) استاد تولدیکه چند بیت از اشعار رودکی را که در «لغت فرس» اسدی بطور استشهد آمده تحقیق و بواسطه مطابقت با مأخذ سرائی و کتاب الف لیله ثابت کرده که راجع به «سندبادنامه» است.

(۲) تفصیل همه این جزئیات در مقاله‌ای که نگارنده در باب شرح حال رودکی در صد تیه است و در کاوه نشر خواهد شد باستیفای لازم خواهد آمد. — در بعضی فرهنگها کتابی باسم «کتاب دوران آفتاب» رودکی اسناد داده شده.

(۳) در اینکه ابو شکور بلخی از مشاهیر شعرای ایران بوده شکی نیست و خصوصاً اینکه منوچهری متوفی در سنه ۴۳۲ او را «از حکیمان خراسان» مینامد و عنصر الممالی مؤلف قباوسنامه در سنه ۴۷۵ از وی بعبارة «ابو شکور بلخی خویش را بدانش بزرگ در یقی همی ستاید» یاد میکند دلیل بر شهرت و اهمیت او حتی در یک قرن بعد از زمان خودش میباشد.

برابر که راز نکشاید^(۱) و نیز «زستن و مردنت یکیست مرا غلبکین در چه باز یا چه فراز^(۲)» و هکذا.

ثالثاً مثل اغلب شعرای معاصر خودش از مسقط الرأس خود خارج شده و بغربت افتاده (شاید در طلب یک حامی) چنانکه از ابیات ذیل استنباط میشود: «گاهی چوغول گرد بیابان روان شوم گاهی چو گویندگان در غول جای من^(۳)» و «ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز^(۴)» مقصود از «شاه جهان» معلوم نیست و شاید نوح بن نصر یا پدر او نصر بن احمد سامانی منظور باشد که ابو شکور در زمان آنها میزیست. استطراداً میخواهیم بگوئیم که از شعر مذکور معلوم میشود که وی در علم و ادب و شعر هم مایه بزرگی داشته و خود علو مقام خویش در این زمینه متوجه بوده و با وجود این در یک شعر دیگر گوید: «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم^(۵)». مخصوصاً مؤلف قابوسنامه او را بستایش اسم میرد و هم اینکه ابو الفتح علی بن محمد عمید بستی کاتب معروف (متولد سنه ۳۶۰ و متوفی سنه ۴۰۱) که خود از فضلا و شعرای بزرگ و معروف بوده و در بیت سابق الدکر منوچهری در جزو «حکیمان خراسان» اسمش ذکر شده یک دو بیت فارسی ابو شکور را بنظم عربی ترجمه کرده^(۶) باز قرینه شهرت و مقام بلند ابو شکور است.

آثار و اشعار او

از اشعار ابو شکور (که ظاهراً خیلی زیاد هم بوده و بقول ادبا هم مُکذّر بوده و هم مجید) تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد کمتر چیزی باقی مانده. از کتب مثنوی او که ظاهراً متعدد بوده نسخه‌ای بدست ما نرسیده و فقط از ابیات متفرقه آنها مبلنی دیده میشود. نگارنده ۹ بیت متفرق مثنوی در بحر هزج (مستس مقصور) و ۹۱ بیت متفرق دیگر باز مثنوی در بحر مقارب از اشعار وی از کتب متفرقه جمع آوری کرده‌ام. غیر از این دو مثنوی ۶۱ بیت متفرق هم در بحر مختلفه (۲۴ اوزان مختلفه) التقاط نموده‌ام که آنچه با محدودی مآخذ در دست من توانسته‌ام بدست بیاورم ۱۶۱ بیت و یک مصراع از این شاعر هزار سال قبل است که گرد آمده و کک مختصری بشناختن سیاق کلام او و بعضی حالات وی مینماید. این اشعار چنانکه گفتیم در اوزان و بحر مختلف و در مواضع مختلف است. در عشق‌بازی با ترکان (چنانکه رسم سنگین آن زمان بوده)، مدح شراب، شکایت از روزگار و از هجران یار، تغزل، هجو، اندرز و حکمت، مدح و قصه سخن گفته و مخصوصاً مثنویهای او نزدیک بیقین داستان و قصص منظومه بوده یا نظم یکی از کتب قدیمه ایرانیان و داستانهای ملی و مذهبی بوده‌اند چنانکه گوید: «تو از من کنون داستانی شنو برین

گوهر، ککار آورد همان میوه تلخ بار آورد» و این تا اندازه‌ای قرینه آن تواند شد که فاصله زمانی کمی میان عهد این دو شاعر نبوده چه این نوع نقل و اقتباسها مشکل است در میان معاصرین یا با کمی تقدم زمانی عمل آید. از ابو شکور بعضی رباعیها هم در دست است^(۱) و آن نیز در صورت صحت اسناد اختراع رباعی رودکی قرینه تأخر زمانی ابو شکور است از رودکی.

از همه این قراین شاید بتوان این نتیجه را گرفت که ابوشکوره در اواخر ایام رودکی میزیسته و پس از وی نیز چند سالی زندگی کرده و شاید دوره شهرت و نشر آثارش در میان سنه ۳۲۰ و ۳۴۰ بوده. ولی معلوم است که این فقط حدسی است و چیزی که در آن قطعی باشد فقط قول «لباب الألباب» است که تاریخ تألیف «آفرین نامه» را قید کرده و چون ظاهراً ابو شکور بسن پیری هم رسیده بود چنانکه از این شعر او استنباط میشود: «چو بر رویت از پیری افتاد انجوغ نینی دگر در دل خویش افروغ^(۲)» لهذا ممکن است که قبل و بعد از تواریخ مزبوره هم منشأ اثر بوده باشد ولی بهر حال تاریخ حقیق زمان زندگی و شهرت او نباید خیلی از تواریخ مذکوره در حدس فوق دور باشد.

مثال عجیبی از خلط و غلط کاری متأخرین شرحی است که صاحب «مجمع الفصحاء» در باب ابو شکور مینویسد که در آن از یکطرف ویرا از شهید (متوفی قبل از رودکی) و رودکی (متوفی سنه ۳۲۹) قدیمی‌تر پنداشته و از طرف دیگر «ظهورش» را «در سنه ۳۳۶» گذاشته!

جزئیات راجع باو

اولاً مشار الیه هم مانند خیلی از شعرای معاصر خودش مدّاح بوده یعنی علاوه بر منظومه‌های مثنوی خود قصاید مدحیه نیز دارد مثلاً ابیات ذیل که هر کدام از یک قصیده مختلفه بوده این مطلب را نشان میدهد. «الاتاماه تو خیده کجاست الا تا چون سپر باشد مه بدر^(۳)» و «چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد تو بر خلاق بر پر مردمی برهنج^(۴)» و نیز «چودینار باید مرا یا درم فراز آورم من ز نوک قلم^(۵)» و «راعی عدل ملک پرور او گرگ را داده منصب نخر از^(۶)» و «تدرو تا همی اندر خرنده خایه نهد گوزن تا همی از شیر پر کند پستان^(۷)».

ثانیاً مطابق رسم شعرای عهد خود هجو گوئی هم میکرده چنانکه از این ابیات مستفاد میشود: «ای زهمه مردمی تهی و تهک مردم نزدیک تو چرا باید^(۸)» و هم «هرزه و مفلاک بی نیاز از تو با تو

(۱) مثلاً «ای کشته من از غم فراوان تو بست شد قامت من ز درد هجران تو شست ای شسته من از فریب و دستان تودست خود هیچ کسی بسیرت و سان تو هست» [مجمع الفصحاء].

(۲) مجمع الفرس در ماده «انجوغ».

(۳) مجمع الفرس در ماده «خیده».

(۴) لغت اسدی، صفحه ۱۷.

(۵) لغت فرس اسدی، صفحه ۷۲.

(۶) فرهنگ و لرس در ماده «نخر از».

(۷) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۹.

(۸) لغت فرس اسدی، صفحه ۶۶.

(۱) لغت فرس، صفحه ۶۴.

(۲) لغت فرس، صفحه ۱۱۰.

(۳) فرهنگ و لرس در ماده «غول».

(۴) المعجم فی معایر اشعار المعجم، صفحه ۳۸۳.

(۵) قابوسنامه، صفحه ۳۷.

(۶) لباب الألباب، صفحه ۲۹.

داستان بیشتر زین منو^(۱) و همچنین بیت سابق الذکر «کس آن داستان کس نگفت از فیال» این ابیات که مافلاً بطور متفرق در دست داریم جزو کدام کتاب او بوده و کتب منظوم و مثنویهای وی در چه باب بوده درست بر ما معلوم نیست جز آنکه «آفرین نامه» اگر از اسم او حکم کنیم ممکن است نظم فارسی یکی از «آفرین» های پهلوی^(۲) باشد که چند تا از آنها تا امروز باقی است و مانند ادعیه و اوراد است و بعید نیست که این بیت: «بتا روزگاری برآید برین کتم پیش هر کس هزار آفرین» از ابیات آن کتاب بوده باشد. یک بیت از ابیات مثنوی نشانه‌ای از موضوع منظومه‌ای که آن بیت جزو آن بوده میدهد و آن این است: «به افزای خوانند اورا بنام هم از نام و کردار و هم اوستام^(۳)» و چون «به افزای» (یا برافزای بضبط مجمع الفرس و بافزای بضبط فرهنگ انجمن آرا) باغلب احتمال تصحیف «بدافراه» است (که در کتب عربی مانند طبری و غیره و همچنین در «شاهنامه» به آفرید [بهافرید] و در بعضی کتب متأخرین^(۴) «به آفرین» ضبط شده) که از کلمه «بازافراه» پهلوی و «آنوهمی آفرینی» اوستانی می‌آید و نام دختر گشتاسپ و خواهر اسفندیار است که برادر خود را از حبس در دست ارجاسپ در «روین دز» خلاص کرد و هم اسم چندین اشخاص داستانی یا تاریخی دیگری هم هست مانند بهاقرید اشکانی و بهاقرید پسر ساسان اول و پدر زرار پدر بابک اول از اجداد اردشیر بابکان لهذا میشود احتمال داد که آن منظومه که این بیت جزو آن بوده راجع بداستان قدیم ایران بوده است.

اشعار مثنوی ابو شکور که در دست است اغلب سهل و ساده و سلس بوده و شاهد قول «لباب الالباب» است در خصوص «آفرین نامه» که گوید «کتانی مقبول و عبارتی معمول ولی با وجود این اغلب شامل بعضی لغات قدیمی است که آثار باستانی در آنها نمودار است و همچنین در یک بیتی^(۵) کلمه «فَع» را بمعنی بت استعمال میکند که لغت خوارزمی است (و بزبان پهلوی بَنغ بوده) و آن نیز شاید بواسطه نزدیکی حوازم و بلخ مسقط الرأس شاعر بوده. و دیگر در اشعار ابو شکور کلمه «فیلسوف» مکرر آمده و از قول فیلسوف حرف میزند چنانکه گوید: «بیاید فیلسوفی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا^(۶)» و «جان و روان یکیست بتزدیک فیلسوف و زچه ز راه نام دو آید

روان و جان^(۱)» و «چه بیند بدین اندرون زرف بین چه گویی تو ای فیلسوف اندرین^(۲)». یک نکته دیگر هم (چنانکه در مقاله راجع به «دقیق» در شماره ۴- کاوه بدان اشاره شد) که ابتدا استاد تولد که متوجه آن گشته آنست که در اشعار باقیه از ابو شکور بر وزن و بحر متقارب بعضی ابیاتی هستند که درست اسم شعر رزمی بدانها توان داد و میشود تخم رزم سران شاهنامه فردوسی را در آنها دید. از آنجمله تولد که دو بیت ذیل را ذکر کرده «ز زر بر نهاده پسر مغفری ز پولاد کرده بر بکتری^(۳)» و «یکی زشت روی بد آغار بود توگویی ب مردم گری مار بود^(۴)». نگارنده بچندین بیت دیگر نیز هم شبهه با اشعار رزمی در اشعار این شاعر بر خوردم مثلاً «بدانگه که گیرد جهان گرد و مینغ گل پشت چو گانت^(۵) گیرد ستیغ^(۶)» و «سری بی تن و پهن گشته بگرز تی بی سر افکننده بر خاک برز^(۷)» و «منش باید از مرد چون سرو راست اگر برز و بالاندارد رواست^(۸)» و «یکی دزبرو هست پر خاشجو کرو هست شیر زبان را خدو^(۹)» و هكذا چندین بیت دیگر که محض اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد. در خیلی از اشعار مثنوی ابو شکور شباهت تامی با اشعار «شاهنامه» فردوسی موجود است که میشود گفت قطعاً فردوسی منظومه‌های ابو شکور را خوب خوانده بود مثلاً ابو شکور گوید: «بشکرده برید ز ترا گلو تفو بر چنان ناشکیبا تفو^(۱۰)» و «زدن مرد را چوب بر تارخویش به از باز گشتن ز گفتار خویش^(۱۱)» و «ز دانا شنیدم که بیان شکن زن جاف جافست بل کم ز زن^(۱۲)» و «پرد رخش از دیدن بُرز او کفد چرخ از هیبت گرز او^(۱۳)» و «کشاورز و آهنگر و پای باف چو بیکار باشند سرشان بکاف^(۱۴)» که همه این ابیات را میشود در شاهنامه نظیر پیدا کرد. اغلب ابیات مثنوی که از ابو شکور باقی مانده متفرق است یعنی متصل بهمند دیگر نیست مگر ابیات ذیل که از یک منظومه و پشت سر همند: «بر پیچره فرزند دارد یکی کرو شوخ ترک بود کودکی» مر او را خردنی و تبارنی بشوخیش اندر جهان یارنی» شد آمدش بینم سوی زرگران هاره ستوهند ازو دل گران» بخواند آننگی زر گردند را ز همسایگان [هم] تی چند را^(۱۵)» و همچنین پنج بیت دیگر مذکور در «مجمع الفصحاء» که ابیات سابق الذکر «در ختی که تلخش بود گوهرها الخ» از آنجمله است. علاوه بر این بعضی ابیات متفرقه که در وزن و قافیه و گاهی

(۱) فرهنگ و لرس در ماده «نویدن».

(۲) آفرین در زبان فارسی قدیم یعنی دعا و تنای منعی است در حق کسی و نفرین (که اصلاً نا آفرین بوده) ضد اوست.

(۳) لغت فرس اسدی، صفحه ۸۹.

(۴) برهان قاطع و مجمع الفرس و فرهنگ انجمن آرا.

(۵) صفور بودم و فَع پیش من فَع رفت و من بناندم قنواره (فرهنگ و لرس در ماده قنواره).

(۶) فرهنگ و لرس در ماده «شیوا».

(۱) لغت فرس، صفحه ۹۶. (۲) لغت فرس، صفحه ۵۹. (۳) مجمع الفرس، در ماده بکتر. (۴) مجمع الفرس، در ماده آغار. (۵) در مجمع الفرس اینطور ضبط شده «س نوک رمح تو» (۶) فرهنگ و لرس، در ماده گل. (۷) لغت فرس، صفحه ۳۸. (۸) مجمع الفرس، در ماده برز. (۹) فرهنگ و لرس در ماده «دزبرو». (۱۰) لغت فرس، صفحه ۱۱۲. (۱۱) مجمع الفرس، در ماده تار. (۱۲) مجمع الفرس، در ماده جاف جلف. (۱۳) فرهنگ و لرس در ماده گفیدن - در «مجمع الفرس» «پرد روحش» و «کفد متزش» ضبط شده. (۱۴) مجمع الفرس، در ماده پای باف. (۱۵) لغت فرس، صفحه ۲۹.

نرسد رشته تحصیلانشان گسیخته گردد در صورتیکه اغلب آنها خیلی خوب تحصیل میکنند و بسیار کوشش دارند و بهناعت زندگی میکنند. برای چهار پنج نفر از محصلین از ایران از طرف اولیای آنها مخارج میرسد ولی قریب ده نفر دیگر هستند که حالشان چنان بود که گفته شد. اگر اولیای دولت ایران و وزارت علوم در طهران که ظاهراً این سالهای اخیر اهتمامی جدی در نشر تعلیم دارند و بدین نکته نیز ملتفتند که مخصوصاً تحصیلات در فرنگ یکی از اولین لوازم ترقی مملکت ما است همتی بفرمایند که مددی باین اطفال بکنند بسیار بجا و مناسب خواهد بود و باین ترتیب رشته تحصیلات ایشان که در راه تکمیل آن اینهمه زحمت کشیده‌اند گسیخته نمیشود. لکن این نوع کارها مخصوص و منحصر بدولت نباید باشد بلکه اشخاص مرفه الحال ایران نیز باید از راه احسان در این کارها کمکی کنند و در راه علم و معرفت یک عشر آنچهرا که پدران ایشان بعنوان خیرات و مبرات و ثلث و وقف و مال امام و هزار انواع دیگر مخارج مذهبی صرف میکردند بذل نمایند. واقعاً حالا در میان متمولین ایران ترتیب عجیبی پیش آمده و اغلب بعد از دخول در دوره تجدد (!) نه دیناری از بابت زکوة و خمس و وصیت و ثلث و زیارت و حج و روضه خوانی و بنای مساجد و مال امام و وجوه بر پرداخته و نه در راه مدارس و مریضخانه و طبع و نشر کتب و اعانت بر محصلین یک پول سیاهی بکشکول ملت میاندازند. نه طریقه تدین قدیمی را معمول میدارند و نه تکالیف تمدن جدید را و بکلی خود را از این بابها راحت کرده یک قاز در راه مقصود وجدانی و اخروی خرج نمیکند.

ما از ایرانیان مرفه الحال استمداد کرده و متمنی هستیم برای محصلین ایرانی فرنگ و مخصوصاً این عده که در آلمان مشغول تحصیلند در راه آخرت یا مقصد مقدس خودشان کمکی بنمایند.

§§ یکی از امور قابل تقدیس و تمجید و شایان عبرت و سرمشق که واقعاً در قلوب حساس تأثیر عمیق میکند آنست که یکی از هم نژادان بهدین و پاک و هموطنان قدیم پاکیزه سرشت ما که نیاکانش از جور و آزار برادران ملی خود که کیش تازه گرفته بودند جلای وطن اختیار کردند بواسطه حب وطن اصلی بخیال آن اقتاده که اعانتی بمحصلین ایرانی بکنند. این جوانمرد بلند همت و یزدانی خوی آقای فیروز خراکات پارسی هندی است که فعلاً در هندوستان گویا در سلک نظام است و چندی پیش در انگلستان محصل بوده و پیش علامه معظم و استاد محترم جناب استاد برون که نام مبارکش در قلب هر ایرانی جای دارد قدری زبان فارسی آموخته و نفس مسیحائی آن یگانه وجود بزرگوار در او تأثیر خود را بخشیده و اینک که در هند خدمتی دارد با آنکه رفاه حال ندارد و متمول نیست از همان معیشت خود پس انداز کرده و بتدریج مبلغی پیش استاد عالمقادر فرستاده و خواهش کرده که بیکی از محصلین ایرانی که نیکو کردار و وطن پرست و فقیر باشد و خود استاد صلاح بدانند

در مطلب هم تماماً مثل هم است و قتیکه پشت سر هم دیگر گذاشته میشود باحتیال قوی جزوی از اجزای یک قصیده محسوب توان کرد.

این بود نظر مختصری بتاریخ و حال این شاعر بزرگ که درست هزار سال قمری پیش ازین در وطن گشتاسب و هجرتگاه زردشت رایت باند زبان پاک فارسی را بر افراشته بود و حاجت بذکر نیست که با وسایل محدود که نگارنده دسترس بدان داشته بتبع کاملتر بیش از این مشکل بود و امید است دیگر ادبای فرنگ و ایران دنباله این تتبع را گرفته و تکمیل نمایند. و هم افسوس است که بواسطه تنگی مجال صفحات کاوه درج همه اشعار ابو شکور که بواسطه کاوش زیاد جمع شده ممکن نیست ولی امید واریم بعدها این مقالات راجع بشعرار را بشکل رساله نشر کرده و قدری مفصلتر و جامعتر با درج تمام اشعار نشر کنیم.

محصل

§§ در شماره ۴ - ۵ کاوه در ضمن مقاله راجع بدقیقی یک غلط فاحش طبع واقع شده که اگر چه سهو مطبعه بودن آن واضح است ولی بواسطه فاحش بودن آن تصحیحش لازم است و آن این است که در صفحه ۱۷ از آن شماره ستون اول، سطر ۱۶ «سنه ۴۸۱» غلط است و صحیح «سنه ۴۸۱» است. علاوه بر آن در همان مقاله در صفحه ۱۵، ستون دوم، سطر ۱۵ و ۱۶ در رادّه حواشی تبدیل واقع شده یعنی بایستی بجای رادّه (۵) (۴) چاپ بشود و بجای (۴) (۵).

در همان مقاله در صفحه ۱۷ در حاشیه ستون اول راجع بتلقب ابو المظفر چغانی به «فخر الدوله» از طرف جناب میرزا محمد خان گفته شده که ماخذش معلوم نیست. اینک حضرت معظم له مرقوم میدارند که ماخذ ذکر این لقب بعضی اشعار فرخی است مانند آنکه در نسخه خطی دیوان فرخی محفوظ در لندن بیتی را که «چهار مقاله» نظامی در قصیده داغگاه چنین ثبت میکند «میر عادل بو المظفر شاه با پیوستگان» چنین دارد «فخر دولت بو المظفر . . .» و همچنین در جزو قصیده دیگر او که مطلعش این است: «با کاروان حله برفتم بیستان» در همان نسخه خطی دیوان این بیت در اواخر قصیده آمده: «ای شاه شاهزاده [و] شاهی بتو بزرگ فرخنده فخر دولت و دولت بتو جوان» و بعلاوه در دیوان فرخی خطی و چاپ در عنوان قصیده نوشته شده «قصیده در مدح فخر الدوله ابو المظفر».

§§ در شماره گذشته (۷) نیز دو قره خطای کوچک واقع شده که باصلاحش مبادرت میکنیم: اولاً راجع بصفحه ۸، ستون اول، لقب میرزا ملکم خان ناظم الملک نبوده و ابتدا ناظم الدوله و بعدها نظام الدوله بود. ثانیاً راجع بصفحه ۲، ستون دوم، شبلی ظاهراً مصری قبطی نبوده و از اهل سوریه (شامات) بوده است.

محصلین ایرانی در آلمان

در شماره ۴ - ۵ از کاوه شرحی راجع به «انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» نوشته شده و اینک بعضی مطالب جدید راجع بامور محصلین ایرانی در این شماره علاوه میکنیم:

§§ جمعی از محصلین ایرانی بواسطه آنکه کسی را ندارند که از آنها نگاهداری کند و یا اولیای آنها فقیرند و یا بهر صورت مددی نمیکند و وجهی برای زندگانی آنها نمیرسانند و مددی هم که در این مملکت بآنها میرسید منقطع شده در سختی هستند و بیم آنست که اگر از محلی مددی

§§ یکی از اتفاقات بسیار ناگوار و تأسف انگیز فوت یک جوان محصل ایرانی بود که با شوق مفرطی که بعل داشت و سعی وافری که برای فراگرفتن حقایق علمیه و تکمیل تحصیل خود میگماشت بواسطه قضای ناگهانی قربان راه علم شد. مقصود حسین آقای علوی فرزند کهتر جناب حاجی سید محمد تاجر طهران است. این جوان علم دوست و باهوش و ساعی که در شهر مونستر از بلاد آلمان در دارالفنون آنجا در رشته علم کیمیا تحصیل میکرد و دو سه ماه پیش باقی نمانده بود که تحصیل خود را پایان برساند بواسطه انفجاریکه در موقع تجربه علمی در سر درس واقع شده و باعث اتلاف نه فر جوان محصل و مجروحی قریب بیست نفر جوان دیگر گردید جان عزیز خود را در راه علم و حقیقت باخت. در موقع تجربه که در ساعت هشت صبح واقع شد وی در صف اول محصلین بود و بواسطه یک قطعه فلزی که بیشانی او خورد فوراً حس خود را گم کرده و پس از یک ساعت وفات کرد.

این فتره موجب تأسف عظیم تمام آنها که مشارالیه را میشناختند گشته و مخصوصاً چون اینرا بخاطر یاوریم که ایران چه اندازه محتاج این علم شریف است که خیلی کم کسی ماهر در آن فن دارد و این جوان نازنین چقدر خوب تحصیل کرده و سعی نموده بود تأسف هر ایرانی علم دوست مضاعف میشود. این واقعه باعث صحت زیاد در جراید آلمان شده و علاوه بر اظهار تعزیت از طرف رئیس دارالفنون مونستر و سایر معنین آنجا مخصوصاً جناب رئیس جمهوری آلمان شخصاً وزیر مختار ایران در اینجا شفاهماً اظهار تأسف از این قضیه فرموده و تلگراف تعزیتی توسط ایشان بوالدین آمرحوم در ایران مخابره فرمودند دارالفنون مونستر به «انجمن مواظبت محصلین ایرانی» شرحی کتبی در تأسف از فوت چنین جوان ساعی و محبوب نوشته خواهش کردند بوالدین او در ایران تعزیت رئیس دارالفنون ابلاغ شود. بتجدد وصول خبر اسفناک برادر بزرگ آمرحوم و جمعی از ایرانیان عازم آن شهر شده و در تشییع جنازه و مراسم تدفین بسیار باشکوهی که از جانب شهر و دارالفنون بعمل آمد حضور بهم رسانیدند. خداوند بوالدین و سایر کسان او صبر عطا فرماید.

مطالب راجع باداره

۱ - نظر بگرانی زیاد در اجرت طبع و همه چیز و ترقی فوق العاده قیمت طبع که قریب چهار برابر نسبت سال قبل شده اداره کاهه مجبور است از این شماره (شماره ۸) ببد قیمت اشتراک سالیانه در ایران قدری ترقی داده و سه تومان قرار بدهد. معلوم است که برای اشخاصی که تا وصول این شماره بدست آنها وجه اشتراک را بقرار سابق (دو تومان) پرداخته اند روزنامه تا آخر امسال (یعنی شماره ۱۲) فرستاده میشود بدون آنکه اضافه قیمت مطالبه شود ولی برای اشخاصی که تا وصول این شماره وجه اشتراک را هنوز نپرداخته اند یا بعد از آن تاریخ قبول اشتراک کنند قیمت اشتراک سه تومان بول ایران است. (در خارج از ایران همه جا یک لیره انگلیسی و در آلمان ۶۰ مارک است).

۲ - قیمت اشتراک روزنامه چنانکه در سرلوحه آن نیز تصریح شده در ایران فقط با پول ایران دریافت میشود نه با فرانک و لیره. و لیره انگلیسی که نوشته شده برای ممالک خارجه غیر آلمان و ایران است. منتها آنکه هرکسی میتواند قرض خود را که با پول ایران است بمظنه روز تبدیل بلیره انگلیسی یا فرانک سویسی و غیره کرده برات لیره و فرانک معادل همان پول ایران برای ما بفرستد. این اخطار اگرچه توضیح واضحات است بواسطه کج فهمیهای عجیبی که واقع شد لازم دانسته شد.

۳ - پول را میشود باداره کاهه رسانید باین ترتیب که برات لیره حواله لندن بلسم اداره کاهه از بانک شاهنشاهی گرفته و در لف کاغذ سفارشی بعنوان ما فرستاده شود

بدهند. جناب ایشان هم کاغذی بآقای تقی زاده که سمت ریاست ایرانی (۱) «انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» را دارند مرقوم داشته و نوشتند که چون فعلاً در انگلستان محصل ایرانی کم و در میانشان فقیر نیست بنظر ایشان رسیده که شاید در آلمان از این نوع محصلین ایرانی باشند و این وجه را بتوان باو رسانید. جواب داده شد که در اینجا فعلاً چند نفر محصل ایرانی است که در حال عسرت هستند و ممکن است وجه مزبور میانه ایشان تقسیم شود. استاد معظم این تکلیف را قبول فرموده و چنین مرقوم داشتند:

«در باره تقسیم وجهی که آن به دین حقیقی آقای فیروزخرکات از برای اعانت فقراء مستحقین ایرانی بتوسط مخلص فرستاده است رأی آن دوست را بسیار استصواب میکنم. بهر حال تقسیم آنرا در عهده انجمن مواظبت میگذارم که کمال اطمینان بر حسن رأی و انصاف ایشان دارم لهذا لفاً براتی از برای شصت لیره میفرستم حقیقه این مطلبی بزرگ است که چنین شخصی که اجداد او هزار سال بیشتر پیش از این از ایران هجرت کردند بواسطه اخلاصی که بدین قدیم ایران داشتند باز هم در فکر آن باشند که چطور فرزندان وطن اصلی خود را اگرچه روی آنرا هیچ ندیده اند اعانت بکنند. زهی همت و انسانیت این زردشتی که مرد متمولی هم نیست بلکه مستخدمی در حکومت هندوستان که در مدتی که اینجا بود چند سال قبل ازین پیش مخلص قدری فارسی خواند و فریفته ایران شد مثل مخلص. چون میدانم که در ایام مشروطه آن دوست گرامی خدمتهای نمایان بزردهشتیا و سایر اهل ذمه در ایران کردید خیلی بجاست که تقسیم این پول در دست شما باشد که گفته اند نکوئی کن و بر آب انداز.»

ما بعد از آنکه از جناب فیروز خراکات برادر پاکیزه گوهر خودمان تشکر خالصانه از این همت و احسان و ملت پرستی وی کرده این نمونه انسانیت و همت عالی را پیش انظار مدعیان وطن پرستی در ایران میگذاریم که اگر معنی حقیقی وطن دوستی را دریافته و دانسته اند که امروزه اولین چیز واجب برای مملکت ما که بطور شرم انگیز در قعر مذلت و جهالت است تحصیل علوم است ایشان نیز تأسی باین جوانمرد پاک سرشت بنمایند.

(۱) انجمن دو رئیس دارد و رئیس آلمان آن استاد میتوچ (Professeur Eugen Mittwoch) مستشرق معروف و استاد زبان عربی و حبشی در دار الفنون آلمان و رئیس مدرسه شرقی برلین است.

هدیه «کاوه» مشترکین

از دوره قدیم کاوه که رویه گرفته ۳۵ شماره است در اداره کاوه مقداری موجود است و از آقایان مشترکین (که وجه اشتراک را پرداخته اند) هر کس طالب باشد ممکن است بداره کاوه اطلاع بدهند متعاقباً فرستاده خواهد شد فقط آقایان مذکور باید خارج بستان و بسته کردن شماره‌های مذکور را از عهده بر آیند که از هر حیث برای داخله آلمان مبلغ ۲۰ مارک و برای خارجه آلمان غیر از ایران معادل نیم لیره انگلیسی و برای ایران یک تومان باید محسوب داشت. و بهر کس که وجه مذکور را مستقیماً بداره و یا بولای اداره کاوه (در ایران و اسلامبول و بمبئی و مصر) بپردازد ۳۵ شماره دوره قدیم کاوه در یک یا دو بسته فرستاده خواهد شد. بعضی از شماره‌ها کمتر موجود است و ممکن است فقط باشخصیکه زودتر از دیگران سفارش بدهند برسد ولی اغلب شماره‌ها بقدر کافی هست. برای غیر مشترکین قیمت دوره قدیم کاوه در ایران دو تومان و در آلمان ۴۰ مارک و در سایر ممالک یک لیره انگلیسی است.

§§ در این شماره بواسطه کثرت مندرجات روزنامه جزوه «روابط روس و ایران» درج نشد و در نظر داریم که شماره ۱۰ کاوه را نیز بدون آن جزوه و پر از مطالب دیگر نشر کنیم و در عوض قسمت این دو شماره در شماره ۹ سه جزوه از آن کتاب و فقط چهار صفحه از سایر مطالب بدهیم. این ترتیب محض تحصیل دو سه هفته فراغت در موسم تابستان و امکان استراحت در ماه آینده اتخاذ شد.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان

| | | | |
|------------------------------|----|----|------------------|
| یا اوضاع اقتصادی ایران .. | ۱۰ | ۵۰ | نیم لیره انگلیسی |
| (۲) کشف تلخیص از روی اسناد | | | |
| محرمانه انگلیسی در باب ایران | ۴ | ۱۵ | دو شیلینگ |
| (۳) جنایت روس و انگلیس | | | |
| نسبت با ایران | ۱ | ۲ | یک |
| (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی | | | |
| ایران | ۵ | ۱۵ | سه |

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کتی کنند و کتابفروشها تخفیف هم داده میشود در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

و ما آن برات را اینجا وصول میکنیم و یا وجه را بهر وسیله که ممکن است بتجارتخانه حاجی علی اکبر و پسران به منجیتر (انگلستان) بحساب اداره کاوه بفرستند و عنوان تجارتخانه مزبور از قرار ذیل است:

Messrs Hadji Ali Akbar & Sons Ltd
109 Portland Street

Manchester (England)

۴ - در باب کتب سلسله انتشارات کاوه طالبین میتوانند در طهران بکتابخانه خلخال (خیابان ناصری) و تجارتخانه کاشانی (خیابان ناصری ۱۵۱) رجوع کرده و از آنجا خریداری کنند. قیمت کتب در ضمن اعلان جداگانه درج شده. بکتابفروشها تخفیف داده میشود. اگر کسی مستقیماً از اداره کاوه کتابها را بخواهد فقط در مقابل پول نقد و پیشکی پس از دریافت وجه فرستاده میشود.

۵ - در ابتدای انتشار کاوه (دوره جدید) ما مقداری از نسخه‌های شماره‌های اول را بیش چندین نفر از طالبین علم و معرفت فرستاده و خواهش کردیم قبول زحمت این روزنامه را فرموده و وجه اشتراک را از طالبین اشتراک گرفته قبض بدهند و وجه را بیا برسانند و چون وصول جواب از آقایان بطول انجامید در شماره ۶ اسامی ایشانرا بعنوان طرف حساب و مرکز رجوعات این اداره بودن اعلان کردیم ولی اخیراً که جواب از آقایان رسید معلوم شد بعضی از ایشان بواسطه کثرت مشاغل نتوانسته‌اند متحمل زحمت کاوه بشوند و بدین ترتیب ما از آقایانی که در طهران اسم داده بودیم فقط با کتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی و آقا میرزا محمود خان پهنوی طرف حساب هستیم و فعلاً ایشانرا بمرجعیت امور کاوه و اداری در طهران معرفی میکنیم. ۶ - اگر کسی در سایر ولایات از ادارات تجارت و آقایان اهل معرفت حاضر شود که امور کاوه را که عبارت از اخذ وجه اشتراک و دادن قبض و ایصال وجوه بیا است قبول نماید خوب است مستقیماً بیا مرقوم دارند که اسباب امتنان ما خواهد شد.

۷ - در باب فرستادن پولهای جزئی هم ظاهراً اشکال زیادی نیست و باسانی میشود حتی دو لیره انگلیسی را بتوسط بانک شامشاهی برات گرفت و فرستاد.

۸ - ما بهیچ وجه میل بیک فروشی روزنامه نداریم و میخواهیم فقط مشترکین سالیانه (نه شش ماهه و سه ماهه) بفرستیم و لهذا بیش کسی هم روزنامه نمیفرستیم که تک فروشی کند. اگر از شماره‌های سابق (از ۱ تا ۶) در پیش وکلای کاوه زیادی مانده باشد میتوانند آنها را بطور تک فروشی بفروش برسانند. در آنصورت قیمت هر شماره ۲ قران خواهد بود.

۹ - بعضی قواعد املاقی کاوه با املاقی معمولی فرق دارد مثلاً در کلماتی که آخرش ها، است و قتیکه یا وحدت و تکبیر یا یا نسبت بیاید ما در املا مانند رسم معمولی همزه بالای ما نگذاشته بلکه یا را اظهار میکنیم مثلاً «خانه‌ای خریدیم» و «فلان ساوهای» یعنی اهل ساوه. شرح این مطلب تفصیلاً با دلایل لازمه در شماره‌های ۳۱-۳۲ و ۳۴ از دوره قدیم کاوه درج شده رجوع شود (۱).

(۱) بدلالی که در شماره ۳۱-۳۲ دوره قدیم کاوه خود اداره در مزیت اظهار یا وحدت و نسبت درج کرده و استدلالات دیگری که در شماره ۳۴ جناب میرزا محمد خان قزوینی در تأیید آن مدعا آورده‌اند یک نکته دلکش نیز اینجا میخواهیم علاوه بکنیم که یکی از حاضرین آلمان مجلس امتحان مدرسه شرقی برلین در این خصوص اظهار کرد و واقعاً دلیل مؤثری است. در متن عهدنامه ترکمانچای منعقد میان روس و ایران در سنه ۱۲۴۳ در فصل پنجم عهدنامه تجارتی در باب خریداری ملک از طرف اتباع روس چنین ذکر شده: «..... لهذا اتباع روس علاوه بر حق اجاره مجاز میباشد که خانه برای سکونت و مغازه بحیطه ملکیت درآورند» ولی در ترجمه فرانسوی عهدنامه همزه بالای کلمه «خانه» را که بمعنی وحدت است اهمال کرده و مانند کلمه «خانه» عبارت «des maisons» ترجمه کرده‌اند و این فقره بعدها موجب بحث و نزاع میان دولتین گشته چه روسها خانهای متعدد بملکیت میگرفتند و در مقابل شکایت دولت ایران که این فقره بر خلاف نص صریح عهدنامه است همه وقت اولیای دولت روس ادعا کرده‌اند که در عهدنامه «خانه» نوشته شده نه «خانه» و آن اسم عام است بدلیل ترجمه فرانسوی آن. مقصود آنکه اگر یا وحدت مطابق رسم قدیمی نسخه‌های خطی اظهار میشد این نوع اشکالات پیش نیامد.